

چند نوشته و شعر  
از  
چریک فدائی خلق

علیرضا نابدل

انتشارات مزدک

بها ۴۰ ریال

## مقدمه بر چاپ اول

سند حاضر نوشته رزمند ه شهید علیرضا نابدل است . این سند چندی بیش به دست ما رسید و از آنجاکه نمودار تلاش پر شری درایج اداست بساط صحیح از مقاله ملی در ایران است به چاپ آن سازارت ورزیدیم . مقاله ملی در ایران مقاله ای است بضریج و دادای ریشه های عمیق تاریخی و اجتماعی که بطور تفکیک ناپذیری باشد که وسازه مردم ما در ارتباط بونه و مواردی به حاد ترین ساله جنبش تبدیل شده است . ارتضاع ایران علاوه بر اعمال ستم ملی نسبت به ملیتها کشور ما ، همواره کوئیده است با دامن زدن بد شوینیسم فارس که بنویه خود بر انگلیزند ناسیونالیسم ولايت گرانه است ، جنبش متحد خلقهای ایران را دستخوش تجزیه و انحراف ساخته ، یگانگی و وحدت آنرا متزلزل کرد . امپریالیسم و ارتضاع گرچه در اجرای این مقاصده فتنه انگیز توفیق چندانی بدست نیاورده اند ، ولی نمیتوان نادیده گرفتند که چنین نلاش تحریک آمیزی در شرایط وجود غباری از ابهام و نظرسارات نا درست شوینیستی وبا ولايت گرانه در بخشهاي از جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی میهن ما پیوسته عاملیست که بالقوه خطزمیور را در خود نهفته رارد . خلقهای ایران طی قرنهاي متعددی در راه ایجاد فرهنگ و دنیت این سرمیمن و در راه آزادی واستقلال آن ، همراه و متهد گام برداشته و در سرنوشت مشترکی پیوند یافته اند . امروز از یکسو این پیوند عمیق تاریخی و فرهنگی و لز سوی دیگر ضرورت مبارزه یگانه بمنظور رهائی میهن مشترک از زیر سلطه امپریالیسم و ارتضاع داخلی ساقعه اساسی آنانرا به نوحجد آناید بیری در هم آمیخته است . مارکسیست - لنینیستها و نیروهای انقلابی ایران در عین مبارزه پیگیر علیه ستم ملی باید تمام ساعی خوبی را در جهت انتظام این مبارزه فرعی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان سراسر کشور و بخاطر تقویت بیشتر مبانی وحدت خلقهای ایران بکار بردند و علیه هرگونه سیاست انحراف توده ها از مسائل مبارزه طبقاتی وسائل اساسی مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم شاه وظیه هرگونه سلطانی در سایه اند اختن بر روی این وظایف عمد ، مشترک و مقدم کلیه خلقهای ایران مبارزه مکنند . باید بساط و بحث اصولی مقاله ملی هم بر شوینیسم صیحت حاکم و هم بر ظاهر —

## مقدمه بر چاپ دوم

چاپ مجدد "آذربایجان و مسئله ملی" بانضمام چند نوشته و شعردیگر از رحیمیق شهید علیرضا نابدل روشنگر انقلابی خلق آذربایجان و چریک فدائی خلق در شرایط کونی از این جهت انجام میکرد تانسل جوان میهن ما، با گوشها، از کاوش و تلاش اجتماعی - طبقاتی یکی از عنصر بسیار ارزشی، جریان چریکهای فدائی خلق، مستقیماً آشنا شود: میکوئیم مستقیماً، زیرا عده ای تاریخ اند پس در خارج از کشور، ظهور کرده اند که زیرعلم طرفداری از مبارزات مسلحانه و سا آویختن به گذشته درخشناد مبارزات چریکهای فدائی خلق، دست اند رکار اشاعه انواع انحرافات خرد و بورژوازی، ناسیونالیستی و رواپسین تحلیل صد پره لتری اند.

چریکهای فرنگی "یکباره بابل و راوند افکن" محتوای طبقاتی و انقلابی اند شنیده کامان فدائی خلق و ترویج پندارهای ساده لوحانه، از مبارزه مسلحانه، عرصه جنبش رانشجویی راجلونگاه تاخت و تاز "نبر مسلحانه" خود انگاشته اند و با سو استفاده از احساسات بحق جوانان نسبت بمبارزات مسلحانه، در تلاش "فتح سنگرهای رانشجویی" و عمل<sup>ا</sup> تعطیل بمبارزات حق دمکراتیک و ضد امیر- یالیستی سازمان توده ای جنبش رانشجویی هستند در این گیروداهند فنهای چریکهای فرنگستان "اشغال دزد بیرونخانه"، رانشجویی طبقات مתחاصم است؟! که نتیجه منطقی اثر نیاز اهم اکنون روشن است، تعطیل بمبارزات دمکراتیک خود امیریست جنبش رانشجویی واستقرار روحیه پاسیو و آشفته فکر، در جنبش رانشجویی خارج از کشور ابهرازو، شاید اینهم نوعی انشکاف در شیوه مبارزه مسلحانه باشد که حضرات رانستویا ناد انسنته بهقد بد نام کردن تاریخچه مبارزات مسلحانه برای سازمانهای رانشجویی در فرنگ تعبیه کرده اند.

اغزون براین دعیت انتکیز ترکیب سیار سی روز چریکهای فرنگی است در این سیاه از عنصر بسی طبقه، دلخور و امانده از مبارزه تا ناسیونالیست خشک مغز همه با هم در ریک صف نامنظم رحال "قدم آزاد" با پریم سپید در دست ایستاده اند.

اگر بترجم سرخ چریکهای فدائی خلق در فرش خونین رزم جویان دلیل دنیسرد رنبردی

ناسیونالیسم افراطی ملیت کوچک در جنبش دمکراتیک و ضد امیریالیستی میهن مغلبه کرد و از این طریق برادری وحدت پرولتاپ و وزارت کشاورزی تمام ملیتهاي ایران را در مبارزه علیه دشمن طبقاتی مشترک و برای رهائی میهن مشترک استحکام بخشید. سند حاضر کوشش است در این راه.

تلش انقلابی شهید علیرضا نابدل در این عرصه، در امر تعکیم ملیتهاي ایران با مبارزه بی امان او علیه دشمنان خلق، علیه امیریالیسم و رژیم شاه همراه بود و سرانجام نیز با دلاری حماسه آمیزی در راه رهائی خلقوهاي ایران بشهادت رسید. نابدل در فروردین ۵۰ در حادثه پامنار در نتیجه اصابت چند گلوله در ناحیه شکمپیبوش و دستگیر گردید. بلا فاصله او را به بیمارستان شهریانی منتقل کردند و بدون کمترین کوشش برای در مسان او بازجویی همراه باشکجه آغاز شد. جلالان سازمان امنیت خشمنگین از سکوت مقاومت دلیرانه او بر ضریه های شلاق می افزوند. نابدل در زیر ضربات شکجه مجدداً بیهوش شد. سرانجام زخمهايش را بخیه زدند. او مجرد بهوش آمدن با چنگ بخیه ها را بهقد خود کش شکافت، ولی بلا فاصله دستش را گرفتند. وی یکباره دیگر پس از اینکه بازجوی "ساواک بد تبل" یک بازجویی بی نتیجه اطاق اورا ترک می نمود، از لحظه کوتاه غیست نگهبان استفاده کرده خود را با سازار ساختن سه طبقه به بیرون پرتاپ کرد نگهبان خود را با ورسانده و با گرفتن کوشش ای از لباست و وضع ورا بهم زد. نابدل با سرمه زمین نخورد، معهدنا در اثر پرتاپ شدن به پائین شکمش ترکیده دست راستش شکست و بخیه های او پاره شد. او هنوز زنده بود و بهمین جهت برای خاتمه در این به حیات خود و برای حفظ جاودانه اسراری که در سینه را شدت با جانبازی شگفت انجیز با چنگ روده هایش را از میان شکاف شکمش بیرون کشید که پاره کند ولی امانش ندادند. سرانجام در ۲۶ اسفند ۵۰ همراه با هشت تن دیگر از همراهان دلار خود اعضاء، سازمان چریکهای فدائی خلق بدست آدمکشان شاه بشهادت رسید. بادش گرامی بار

## انتشارات کمو نیسم

آشتی ناپذیر بر علیه رزیم محمد رضا شاهی و امیریالیسم بود، بیرق سید اینان علامت تسلیم وس حرکتی و جدائی از مبارزات ضد امیریالیستی است. اگرچه کهاد رجامعه ما، موجد یک تحريك و مبارزه آشتی ناپذیر بر رزیم محمد رضا شاهی شدند، اینان در جنبش داشتجوی خارجه موجب آشتنه نکن وسیعی اند، اگرچه کهای پیشگامان حسور جنبش نوین انقلابی ایرانند، اینان واما-ند گان و رفتهگان تمام واپس ماندگی های سیاسی و فرهنگی خرد، بورزوایزی وطنی ساکن فرنگند، اگر ف اینان در گفتار و کرد ارخود سرشق نسل حوان، قاطع و شجاع بودند، اینان در اندیشه سرآمد ژولیده فکری و دو عملعنونه برجسته بی علمی و بزرگی اند.

اگرچه کهای آزاد اندیش و فدائی آرمانهای طبقات رحمتکن بودند، اینان تاریک اندیشان بغايت تهمی مفری هستند که بیش از غرچه فدائی و عاشق دلخسته، هوا و هوسهای خرد، بورزوامنشانه خود اند، وبالآخرها کرنابدل ها، پویان ها، احده زاده ها و جزئی ها، پرجمد اران جهان بین واید شالوزی، زنده گان و نیروهای طبقاتی، روبه رشد تاریخ بودند و در راه آرمان جهانگیر کمونیسم در پنهانه واقعی نبرد باید در افکندن ماتم مرک جنتکندند و در واپسین دم حیات نیز باوازه کمونیسم بر لب جان باختند. اینان نه بمانند آنان بل بمانند هر عنصر خرد، بورزوایی سود اگر سخت جانید ار رزم دیگران و بزم خویشند و با چسبیدن به آید نولوزی ارواح، تنها و فقط در اندیشه حفظ بقاء بی حاصل خود هستند حتی به بهای فرار از کمونیسم و پناه به جبهه مقابل آن!

اینهاست آن تفاوت های ساهمی - طبقاتی میان زندگی، اندیشم و رزم جریکهای فدائی خلق و بزم و رزم داشتجوی باصطلاح طرفداران برون مرزی آنها، این جدائی و خط فاصل طبقاتی را با هیچ حیله و تزویری - ولو به بهای از میان بردند حشیت ف اینان و مستبرد به تاریخ رزم دلیرانه نابدل ها نمی توان پوشاند. مادر آینند باتکنیه آسناد جنبش مسلحانه در راه آن روند تاریخی وابن روند انحرافی به گفتگو خواهیم نشست.

### افتشارات گمتو نیسم

## آذربایجان و معنیه هایی

زبان و ادبیات آذربایجان پدید آمد ایران سرزمین وسیعی است. فرهنگ زبان مردم ناگوناگون است ایران بطور عمده به زبان های فارسی و آذری صحبت میکند. همچنین زبان خلقهای چهار میلیونی اکراد ایران کردی است. علاوه بر این مردم عرب و بلوج و ارمنی . . . هر یک خصوصیات فرهنگی ویژه ای داردند. پروسه پیدایش خلق ترک زبان آذربایجان طی سده دهم تا چهارده میلادی (چهارم تا هشتم هجری) صورت گرفت و رخصتین سده های هجری کوچ نشینان و روستائیان نیمه کوچ نشین ترک زبان فقط بخشی از اهالی این سرزمین را تشکیل میدارند. داستان های حماسی گرده قور قور که سینه بسینه نقل شده و بعد ها بشکل نوشته در آمده است محصول زندگی و اندیشه مردمی است که چنین مرحله ای را میگردانند. گسترش دامنه مهاجرت مردم کوچ نشین ترک زبان آسیای مرکزی به سرزمین های غربی و از جمله آذربایجان و آذربایجان و آذربایجان و آذربایجان با مردم بومی، ترکیب جمعیت این کشور را درگون ساخت. باکث شت چند سده زبان آذربایجان را عنوان شاخه ای از زبانهای ترکی با عنصر تازه ای که از شرایط جدید گرفته بود شکل گرفت. زبان تاتی (آذربایجان) و زبان های دیگر را منسوخ نمود و زبان اکتریت مردم آذربایجان شد. تاسده سیزده ه میلادی که هنوز زبان آذربایجان را نوین گسترش نیافرته بود، فارسی نه تنها زبان حکومتی بود بلکه همچنین تنها زبان ادبیات نوشتہ نیز بحسب می آمد. چنانچه نظامی - قطران - شیریزی - اوحدی مراغه ئی و دیگر شاعران این عصر آذربایجان همه فارسی نویسند. نخستین آثار نظم نوشتہ فارس آذربایجان در قرن چهارده میلادی پدید آمد. عمار الدین نسیمی نخستین شاعر نامدار آذربایجان است که وابسته به " طریقت حروفیکی " بود. بنیان گذار این فرقه شاعر فیلسوف فضل الله نعییی . ۳۴۰ م بد ستور میرانشاه پسر تیمور لنک در -

حجوان کشته شد . بسال ۱۴۱۷ نیز در صحن مسجد صاحب الامر تبریز بنا بفتوای روحانیون پوست از تن شیعی جد اکریه و ضنه براست که خمابرونیاورد . پس از آن در طی قزها زبان فارس و آذری هر دو زبان ادبیات نوشته آذربایجان بوده است .

۲ ارجاع با تکیه بر شوینیسم "فارسی - آرایی" بنابودی فرهنگ خلقها ای ایران میکشد . ارجاع ایران حقوق فرهنگی ملیت ها را پایمال نموده است و ادبی شوینیست به توجیه این امر پرداخته اند . آنها بگاه انتخاب زبان بخش مهمی از آثار ادبی گذشته و امروز ایران را نادیده میگیرند و بیهوده - تلاش دارند باشیوه های پلیسی فرهنگ های ملی ایران را نابود سازند . در این امر نه تنها ارجاع ، بلکه ناسیونالیستهای مصدق نیز تقصیر دارند ۱۰۰ کر تمام اهالی این کشور که پدر پر پر روحی این آب و خاک زیسته و کار کرده اند ایرانی هستند ، پس زبانی هم که میلیونها نفر از این مردم از زمانهای بسیار قدیم بدان سخن گفته و فرهنگ خود را روی آن بنا کرده اند زبانی ایرانی است یعنی زبان ایرانی هاست . ادبیات شفاهی و نوشته آن زبان هم بخشی از ادبیات ایران در طول تاریخ است . شوینیستها روی این موضوع که مثلاً در هشتاد سال پیش آذربایجانیها بزبان فارسی صحبت میکردند ، پاشاری میکنند و بخیال خود به اثبات این مدعای (که ظاهرا چندان نیازی هم باشند آن ندارند و خیلی ساده هم میتوان آنرا نپذیرفت) بزرگترین دشواریهای عصر حاضر را حل کردند . تخیل آنها در مورد چگونگی جایگزینی زبان کنونی بجا می زیان پیشین بسیار ابلهانه است . بنظر آنان ماموران حکومت صفری -

بزور مردم را وادر بزبان ترکی کردند و با این ترتیب در مدتی نسبتاً کوتاه زبان مردم عوض شده است . این مدعای در کشوری مطرح میشود که حتی امروز هم پای ماموران دولتی ببعضی از مناطق روسنایی سالی یکار هم نمیرسد . تازه با وسائل ارتباطی و قدرت حکومتی امروز بر اساس این تخیل ابلهانه مقالات ، رسانه های نایشناه هائی هم نوشته شده است .

ممکن است فکر کنیم که این مطلب بهر حال بصد سال پیش مربوط میشود و تازه در صورت اثبات چه ربطی با مروز را دارد ؟ چرا این دلکهای بیسوار باقیماند عینی توجهی ندارند و مگر با این مدرك تراشی ها میتوان از میلیونها رنجبر

ایرانی خواستحالا که از حقوق ملی و فرهنگیشان در تعلیم و تربیت بزبان ملی و از ادبیات ملی خود محروم شده اند از حق صحبت بزبان خود نیز صرف نظر نکنند و بعد از این بفارسی کتابی به حال و روزگار خود فحش بدهند . شوینیستهای معاصر ایران باین سئوال پاسخ مثبت نمی‌هند . مادرانج - بطرحی که دکتر ماهیار نوائی پیش کشیده است اشاره میکنیم (البته میترک این طرح از ادبی دو رسانه بود) . بنظر ایشان با مسائل عامی نمیتوان زبان آذری را ریشه کسن ساخت بلکه باید کودکستانها و پرورشگاههایش را در نقاط کوهستانی دور از نقاط مسکونی بنا نمود و وجهه های قنداقی را از پدر و مادر رشان گرفت و برآنچه تا با زبان فارسی تربیت شوند . دیکتاتوری رضا شاه بر اساس این طرز فکر شوینیستی - فاشیستی فشار فرهنگی و ملی و حشمتانگی بر خلقهای ایران وارد کرد . رژیم کنونی نیز همراه برشد این فشار که بطور عده بر شانه های خلق آذربایجان ، کردستان و خوزستان سنگینی میکشد - میافزاید . ناسیونالیسم ولایتی بعنوان یک گرایش ضد وحدت و ضد پیشرفت در نهایت عکس العمل چنین شوینیستی است .

اما آگاهی ملی تحت چه شرایطی ویدست کد ام نیروهای طبقاتی به ناسیونالیسم ولایتی تبدیل میگردد ؟ مادر این مقاله پرسوه رشد نهضت مکرانیت را در آذر با ایلان و پرخورد نیروهای محركه این نهضت را نسبت بمساله ملی بعده شناخت پرسوه ناسیونالیسم ولایتی مورد بررسی قرار میدهیم .

۳ - در عصر فنود الیسم برای آذربایجان مساله ملی وجود نداشت . جستجوی مساله ملی در آذربایجان عصر غنود الیسم بیهوده است . در پیش از دوران انقلاب مشروطیت بخش آذربایجان فرهنگ و ادبیات ایران واجد آنچنان خصوصیات ویژه ای نیست که ناچار باشیم آنرا از حیث مضمون و محتوای فکری جد از کل فرهنگ و ادبیات ایران مورد مطالعه قراردهیم . جریان دکری عظیم قرون وسطائی از نوع رشد و گسترش شریعت و طریقت و جلوه های گوناگون و سازهای متقابل این دوره و بازتابهای جنبشی دهقانی و شهری در ادبیات شفاهی و نوشته و سایر مسائل مربوط بتحولات اجتماعی و نژادی آن عهد نه تنها در چارچوب یکایالت ایران قابل بررسی نیست بلکه حتی چارچوب ایران نیز رای

شناخت همه جانبه بعضی از این پدیده ها کافی نخواهد بود . درست اسرار تاریخ اریبیات آذربایجان در پیش از انقلاب هرگز به تمایلات قومی یا نژادی برخورد نمیکنیم . ترکی نویس نیز گرایشی خاص بینان یا قومیت را نمی رساند حال آنکه میدانیم در سده های نخستین اسلامی هم زمان با نهضت شعبویه فارسی نویسی در ایران نشانه تعامل بقیومیت بود و شاهنامه فردوسی نشانه بارز چنین گرایشی است . اما تحولات بعدی جهان اسلام نهضت ریگرسی از نوع شعبویه را بر نیانگیخت و خلق ترک زبان آذری نیز در پیش این خود و نه بعد از آن در شرایطی قرار گرفت که عکس العمل ملی از خود بروز دهد . درنتیجه در آذربایجان هیچ اثری موجود نیست که بتوان محتوای فکری آنرا از جهت مبارزه قوی با شاهنامه سنجید . مبارزه طرفداران شاه اسماعیل صفوی نیز (که خود شاعر آذری نویس نامدار است) با امپراطوری توسعه طلبان عثمانی هرگز رنگ قوی نگرفت و از ابتدای رنگ سلکی و مرامی داشت . شعار مبارزه «حق و حقیقت بود» .

شاه اسماعیل در داخله کشور یک مبارزه فرهنگی پر امنه علیه شریعت حاکم و صاحب قدرت که شاهان عثمانی بنام خلافت پشتیبان و حامی آن بودند ولایت بدون در افتادن با آن نمیشد با توسعه طلبی عثمانی صاحب قدرت با او حلی در افتاد برپانمود . شاه اسماعیل که «خطای تخلصیکر بغارسی و عربی نیز شعرهای سروده و بعضی از غزلهای حافظ را مستقبال» میکرد .

۴- انقلاب مشروطه و فرهنگ انقلابی انقلاب بخاطر مشروطیت یعنی اولین مرحله نهضت بورزویی دمکراتیک ایران یخشی از سنتها و معیارهای فرهنگی قرون وسطائی را درهم ریخت و تسوده های انقلابی را در جرایان حوات از نوتوبیب کرد . جنبش فرهنگی نه تنها مقدمه جنبش سیاسی بود بلکه خود نیز مقابلا با پیشرفت جنبش سیاسی رشد و تکامل بیشتری یافت و شکوفان شد . تنگستان شهری که طی قرنها تحجر فکری خود را جون میرانش گرانیها حفظ کرده بودند شخصی از اصول تردید نمایندیر را مورد تردید قرار میدارند و توانستند خود را از شر بسیاری از آنها خلاص کنند . حصارهای بین افراد ، صنف ها گروههای مذهبی

شهرهای ولایات مستشد و با درهم ریخت . همسایه های توی لات خود رفته ، شیخی ها و متشرعین ، خبازان و کشاورزان ، مسلمانان و صیحیان ، تبریزی ها و رشتی ها برای نخستین بار شد که به یگانگی بروند . بسادگی صورت نگرفت . در میان خوین خوین و عظیمترین آزمونهای تاریخی و بکمل مبارزه فرهنگی خطیان و نویسندگان و شاعران انقلابی بود که لات ها و حصارهادر هم شکست . دریاره این وحدت جوئی دو مطلب را باید ذکر کنیم ، اولاً این یگانگی ضرورت داشت . در شرایطی که حکومت مرکزی بعثابه نماینده بی اراده امپریالیستها در سراسر ایران قدره بندان فتووال را علیه تسوده های عدالتخواهی میگذشت و مسلح میباخت ، مردم شهرهای مختلف ووابستگان به مذهبها و ملیتیهای گوناگون ناچار بهم نزد یکتر شدند . احساس همبستگی و وحدت سر نوشته حتی مزه های سیاسی را زیر پا گذاشت و مجاہدان را اطلب سوسيال دمکراتیق قرقازی و مشروطه خواه عثمانی را باینسوی مزه های قلمرو شاه قاجار فرا میخواند . علامه این یکی از هدفهای عده میبازد شکستن حصارهای فتووال ایته بود که سراسر کشور را در برد اشت و راه رشید نیروهای تولیدی را رسد میکرد . ناسیونالیستهای ولایتی افراطی از درک این مطلب عاجزند . بنظر آنها خیلی بهتر میشد اگر مبارزوه مشروطه خواهان آذربایجان شکل قوی میگرفت . ثانیاً این یگانگی بد لیلهای مختلف نمیتوانست شکل مذهبیو با نژادی بخود بگیرد . از جمله باین دلیل که نه مذهب و نه نژاد زیر قشار جدی میباشد . این میهن بود که از راه قراردادهای استعماری سیاسی بطریز روز - افزون غارت میشد و در مععرض تجزیه قرار نداشت . پیش از بد اری انقلابی و غاز جنبش مشروطیت مردم مید استند که بد ام صنف و بد ام گروه مذهبی بستگی دارند . مرجع تقلید یاشیخ فرقه شان کیست بیگلر بیگی و حاکم شهر و دیارشان کدام است و پادشاه اسلام «شان کدام یک از قاجار هاست . امام نام مطالع محروسه ایران » بیشتر از جانب حکومتی ها استعمال میشد . اهالی ممالک محروسه خود را بعنوان صنف فرقه و مملک شهر و دیار و دیگر مدنیت مور

نهایت بنام اینکه از رعایای شاه قاجار هستند میشناختند نه بنام "ایرانی"؛ شاید مردم فقط در صافرت حج یا عتبات ایرانی بودن خود را حس میکردند فرقه ها و گروههای مذهبی با هم در جنگ وستیز بودند و دشمن با خیال راحت چهارلگریهای خود را ادامه میدارد.

رفته رفته در اثر رشد نیروهای تولیدی جدید پیشرفت بازگانی خارجی و کسترش ارتباطات فرهنگی داخلی و خارجی محیط فکری ایران را جاری گردانی هایی شد و تیزهوشترین ایرانیان توانستند تصویر مبهمی از میهن غارت شده خلق اسیر و محروم پیدا کنند آنگاه شعور ملی بخشی از قشراهای پیشو ر تو قی خواه را در برگرفت. سالها گذشت تا جنبش فرهنگی گامهای لرزانش را برداشت و شاعران مردم خواه مرثیه و نغزل قاجاری را رها کردند. اندیشه میهن، سوار بر تو من ادبیات، قلمرو قاجارها را در نور دید.

در شمن گرفته در برد ور ریارتان ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان در ملکتان به سیریدند اهل شرق و غرب در ملک غیر، سیرکنان شهر ریارتان این اندیشه در ۱۳۰۹ق. که نخستین جنبش ضد امپریالیستی علیه انحصار داخلی و خارجی تو تون ایران بپیاشد بنیرو بدل گشت. حال مرحله اوج گیری نهضت فرار رسیده است. کسری سرودی را نزک میکند که دسته های دانش آموزان تبریز دریکی از نسایشهای انقلابی میخواند داند. این سرود به ترکی است. باید خاطرنشان کرد که مردم آذربایجان در ایجاد و گسترش فرهنگ انقلابی از انتشار روزنامه شبنامه و سرودن شعر و تربیت تا ترانقلابی وغیره از هر دو زبان آذربایجانی بر حسب مورخ استفاده میکردند. ترجمه این سرود بفارسی چنین است:

افکار و آمال ما پیشرفت میهن است.

جال میهن روز سرحدی ماست.

روز جنگ یکسر کفن خونین است که بچشم میخورد.

ما ایرانیانیم، جان میدهیم و جان میگستانیم.

در جنگ با شهادت خود کام میگستانیم.

(تاریخ مشروطه، چاپ ششم صفحه ۲۱۶)

ما ایرانیانیم این شعار بدان معناست که رعایای ناگاه توسری خور پراکنده و متوجه پادشاه باید بهم میهنان آگاه متعد و مبارز تبدیل شوند و علیه امپریالیستها و قوادها و دریار سیح گردند. در شرایط آنروز تودهای مردم تمام ایالات کم و بیش بطور یکسان زیر فشار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی امپریالیستها و قوادها قرار ناشتند و دریار عامل این دو نیروی استثمار گسترده بود. جنبش سیاسی و فرهنگی آذربایجان خصوصیات ویژه خود داشته است در این شکنی نیست. همین خصوصیات ویژه است که مثلاً جریان حوار انتقالی تبریز را از تهران شخص میکند و آهنگ زند انقلاب مسلح را در تبریز رشد بینتری میبخشد. اما این خصوصیات بخلاف تصور کرد کانه پان ترکیست ها از خصایل قومی ناشی نیست، بهمان میزان که بورزوایی تجاري در شمال الفرات کشور امکان رشد قابل ملاحظه ای یانه بود و سرمایه داران روسی و آلمانی خستین کانونهای کارگری نیمه متفلک را ایجاد کردند (از جمله تاسیس کارگاههای فرشتگانی و سیم از جانب آلمانیها در تبریز و کار ساختن راه آهن توسط روسها وغیره) بهمان میزان در این قسمت از ایران فشار اشغالگران روسی و عثمانی و قوادهای امپریالیستی را هر چهارمین دهه این قرن از آن شرایط ویژه که بیشتر در روسیه و مکراتیک آنحضرت قرار میدارد. این است آن شرایط ویژه که خصوصیات ویژه را در این قسمت از ایران غلام کرد و نه "روحیمه خدا آذربایجانی" ویا هر مزخرف دیگری از این نوع بی جهت نیست که در این مورد بهیچ دلیلی وجود نداشت که بورزوایی یا خرد بورزوایی محلی را با تاخاذ نوعی از گرایش ناسیونالیسم محلی در آذربایجان مشاهده نمیشود. هیچ تهران را بنام مشروطیت تصرف کردند و استبداد آنکار بحکومت فتوحه ای استعماری لیبرالهای سازشکار که با غد ارتزین رشمنان مشروطه اتحاد بسته بودند بدیل گشت. این روایه صفتان که مقامات حکومت مشروطه را غصب کرده بودند، از همان آغاز دست بکار تهیه مقد ملت نایودی کامل جنبش دمکراتیک زدند.

بزودی ستارچان قرجه داغی و همزمانش را با فشار و تهدید بینداخته عوایت دوستانه به تهران فرا خواندند و در پارک سنتگلچ بقدح خلع سلاح، آنان را همراه با چند هزار مساحده ریگر مورخ پوششیانه قرارداده و پسرورب مقولشان کردند. هر چند ونوق الدلوه عاقده قرارداد ۱۹۱۹ که مشخص ترین نماینده این رژیم است در مقابل مقاومت لیبرالیسم نیروهای ترقی خواصیور بکاره گیری شد، اما باصطلاح "کابینه پراز و شوق الدلوه بود". لیبرالیسم فشود الـ استعماری همچنانکه علیه نیروهای دمکراتیک توطئه می‌گزیند. چینی‌های خیانت‌آمیز خود را دنبال میکرد خصوصیات لیبرالیسم را بیش از پیش از دست میدارد و زمینه برای دیکتاتوری میلیتاریستی هر روز آماده ترمیشد. روزنامه‌های مترقب زیر فشار گرفته و صحنه مطبوعات برای سازشکاران "اعتدالی و نماینده‌گان امپرالیستها خالی شد، بطور یکه در سال ۱۹۲۹ مطبوعات تهران از قبیل روزنامه‌های رسمی ایران "سویهار" "کوک" و "زعد" وغیره همگی جنبش‌های مقاومت جویانه آزاد یخواهان را تخطه میکردند و از هیچ گونه ریاکاری چاپ‌لوسانه اباند ناشتند.

#### ۵- نهضت خیاـ سانس

در سال ۱۹۲۹ ش. مردم ایران در سه نقطه کشور به جنبش مقاومت جویانه برای دفاع از آزادی غصب شده و بخصوص علیه قرارداد ۱۹۱۹ دست زد. بودند. در خراسان، گilan و آذربایجان. در آذربایجان سازمان امپرالیستی مردم ایران بخصوص در گیلان فعالانه شرک ناشتند. در هند جنبش کمیته ایالتی حزب دمکرات ایران بود و خیابانی سرد بیسرا. روزنامه تجدد (چاپ تبریز) در راس این کمیته قرار داشت. این حزب در تهران "بعثت دوستگی در معرض انحلال بود". ما به بعضی از خصوصیات این جنبش که با بحث ما در ارتباط نزدیک است اشاره میکنیم. بنا باطلغاوات تاریخی معلوم میشود که اولاً خیابانی بفرهنگ اهمیت فراوان میدارد. او در روزهای قیام برای گسترش فرهنگ و آموزش زبان آذربایجانی و دانش‌های نوین معلمینی از فقavar و عشاس استفاده کرد. ثانیاً او که چندی پیش از این بجزم مخالفت با مدخلات اشغالگرانه حکومت عثمانی مدتو در زند اعثمانی ها مانده بود اجازه رشد به اندیشه‌های ضد ایرانی و ضد ملی می‌نماید.

هدف مبارزه او برقراری اصول دمکراتیک و قطع استیلای امپرالیسم و دست نشاندگان در سراسر ایران بود و تبریز را صرفاً پایگاهی برای آزادی سراسر ایران بحساب می‌ورد. در آن روز ها طرفداران "اتحاد اسلامی" که از امپرالیسم آلمان آب میخورد و از پشتیانی امپراطوری عثمانی برخورد ایود در تبریز روز نامه منتشر کرد، "روی شعار "ترك" بودن آذربایجان پا فشاری میورزیدند و تلاش داشتند جنبش دمکراتیک ایران را دچار تفرقه و پراکنده گشی سازند. خیابانی تقهه‌های غد اقلابی و ضد ملی آنها را فتش نمود و روزنامه شان را توفیف کرد. ثالثاً هر چند که دمکراتهای طرفدار خیابانی نماینده‌گان پیگیر جناح انقلابی خود را بورزوای ایران بودند و سازشکاری خیانت آمیز لیبرالی بارا در برابر ایشان "اسپلوتورهای امپرالیست" شدید. حکوم میکردند و صورت نمودند، در صدر کسب قدرت سیاسی از طریق قهر آمیز بودند، اما این ادعای آنان که عنصر دمکرات "چپترین" دسته عناصر سیاسی ایران را تشکیل میدهد "صحیح نیست. میانیم که سوسیال دمکراتهای حزب اجتماعیون، عامیون از نوع حیدر رعماوغلو و علی سیسیودر مرحله پیشین انقلاب دمکراتیک فعالانه شرک ناشتند و در شکل بندی محتوى چبه و مسلحه جنبش تأشیر فراوانی نمودند. و همزمان با قیام دمکراتها در آذربایجان نیز این عناصر در جنبش‌های مقاومت جویانه ضد امپرالیستی مردم ایران بخصوص در گیلان فعالانه شرک ناشتند. دمکراتهای خیابانی با وجود استقبالی که از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر نموده بودند، در برابر پیشروی انقلاب سوسیالیستی بسته جنوب و تشکیل جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی در قفقاز موضع فاعی گرفتند. تغییر نام ایالت آذربایجان ایران، نمونه بارزی از این موضع گیری است. توضیح اینکه در دوران استیلای تزاریسم بر قسمت شمال آذربایجان این اسم متوقف شد و قفقاز بشکل یک ایالت واحد در آمد. استعمال مجدد نام آذربایجان برای قسمت شمالی این سر زمین، در نظر دمکراتهای خیابانی مفهوم نا مطابقی داشت و خطرو پیشروی باز هم بیشتر بلشویسم را نشان میدارد. و چون بقول کسروی "آن نامگذار (یعنی نامگذار آذربایجان شوروی)" شده

و گذشته بود، کسانی می‌گفتند بهتر است نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد "آزادستان" از این راه بود. هرچه هست خیابانی آن را پدیده رفت و چنین دستور داد که مارکهای کاغذها را دیگر گردانند و در هیچ جا از این نام را ننویسند و نگویند.

#### ۶- دیکتاتوری رضا شاه

کودنای سوم اسفند سید ضیاء - رضاخان، حکومت را هرجه بینتر بست استبداد فقودال - استعطری پیش راند. این وضع با تاجگذاری رئیس‌باند به تسلط میلیتاریستی بیسابقه‌ای منجر شد. باند رضا شاه بنایندگی امپرا لیسم انگلستان و در اتحاد با فتوح‌الها و بدستیاری چاکران سابق در سار قاجار و فارغ التحصیلان حقوق و فلسفه از فرنگ به مبارزه همه جانبه علیه مقاومت ضد امپرا لیستی و ضد استبدادی توده‌های زحمتکش و خرد بورژویزی شهری دست زد. در هم شکستن این مقاومت چندان سخت نبود. زیرا پس از شکست جنبش‌های سال ۱۲۹۹، جنبش‌فاقت رهبری سیاسی بود و این بنظر میرسد که کافی ترین دلیل باشد. بعلاوه مردم در اثر شکست‌های پیاپی در چار فلاکت و نومیدی در دنیاکی شده بودند. خرد بورژوازی فلاکت زده در ابتدا ای حکومت رضا شاه تحت تاثیر تسلیم و رضای بورژوازی بزرگ و متوسط - تجاری‌زرگ و ریش‌سفید این بازار - تن به قصار اد و از جنب و جوش افتاد.

ایجاد و توسعه شبکه ارتباطات و انتظامات جهت تحکیم و حفظ منافع روزافزون امپرا لیسم انگلستان، سرکوب و حشیانه و جنون آمیز هر نوع مقاومت ضد حکومتی از جمله به مسلسل بستن مسجد نشینان، سلب آزادیهای ابتدائی از مردم در پیشیدن لباس، کشف حجاب زنان توسط پلیس برای تکمیل بر قیات، احداث راه آهن استراتیک برای انگلیس‌ها - بر اساس استرابزی محاصره سوری به خروج غیر ترین قشر‌های مردم اینست گوشه ای از کارنا<sup>۱</sup>: رضاخان سواد کوهی فرمانده قراقان مسلسل انداز قشون اعزامی محمد علیشاه در محاصره تبریز که به تخت نشست. اما در بخش فرهنگ و آموزش تحولات مهمی روی دارد. ابتدایی با استفاده از فرهنگ ضد فقودال - ضد استعماری که در کانونهای دمکراتیک از جمله احزاب و انجمن‌ها و مطبوعات و دبستانهای بنیاد یافته از جانب آزادی

خواهان رشد اولیه خود را آغاز کرده بود، از بین وسیله‌اند اخته شود و فرهنگ فقودال - استعماری بر پایه سلب شخصیت از توده‌های زحمتکش و آزادیخواه و سلب شخصیت از فرهنگ‌های ملی بزور سریزه انتشار یابد. خصوصیات فرهنگ این عصر از این قرار است:

۱- این رژیم اساساً قادر خصلت ضد فقودالی بود. در این عصر نه تنها مبارزه سیاسی - اقتصادی یا فرهنگی بر ضد بهره کشی فتوح‌الی صورت نگرفت، بلکه خود بنیان گذارش بیش از ده هزاره را باند بیرون گذاشت به طلکیت خود درآورد. در این میان بعضی از فتوح‌الها مورد خشم و غضب قرار می‌گرفتند و از میان برداشته می‌شدند. بعضی دیگر را پادشاه بچاکری خود می‌پدیدند و بعضی دیگر در منطقه ویژه خود آنچنان قدرتی داشتند که حکومت حلاج خود را در سازنری آنها میدید. در مدارس اصول پدرشاهی اطاعت و انقیاد و سایر اصول تعلیم و تربیت فتوح‌الی حاکم بود. آموزشها ای فتوح‌الی ادبیات کهن از منابع عده‌ای بود که وزارت فرهنگ از آن تقدیم میکرد.

۲- امپرا لیسم انگلستان برای گسترش و تحکیم قدرت اقتصادی خود در ایران و در راس همه برای تحکیم سلطنت خود بر نفت و ایجاد تسهیلات برای توزیع مواد نفتی و نیز برای گسترش بازارگانی خود بطور کثی نیازمند آن بود که سرمایه گذاریهای توسعه دولت (در احداث راه‌های ایجاد بعضی از صنایع) و سرمایه گزار بیانی دیگر توسعه تجاری که مستقیماً در خدمت صدر و فرآوردهای خام و عرضه فرآوردهای صنعتی امپرا لیستی بازار ایران بود صورت گردید. این سرمایه گذاریها که با ایجاد و رشد سرمایه داری وابسته منجر می‌شد تحصیلکردگان دستگاه اداری نظامی و پیدایش سرمایه داری وابسته منجر می‌شد تحصیلکردگان متوسط و عالی در خور چنین دستگاهی را طلب میکرد. بنابر این لازم بود که مراکزی از قبیل داشکه افسری و سایر آموزشگاه‌های نیروی نظامی و داشکه تهران و هنرستانها و دانشگاه‌ها و غیره بجهت تربیت افراد مورد نیاز ایجاد شود. ۳- اما حکومت دیکتاتوری نیمه فتوح‌الی چگونه توانست مقاومت توده معای خوده بورژوازی شهر را با آن همه سنت انقلابی که داشتند بنفع سرمایه داری بوروکراتیک و بازارگانی امپرا لیست دهم شکند و کشور را بنحو سازمان یافته ای

بشکارگاه امن امپریالیسم گرگ صفت انگلستان تبدیل کند . گفتم که این کار چندان سخت نبود . زیرا وحدت و رهبری سیاسی در کار نبود و خسروه بورژوازی آن عصر را با آن خصوصیات که بر شعردیم بسادگی میشند پراکنده ساخت و از قدرت اند اخた . البته هر چند رهبران سیاسی در کار نبودند ، اما هنوز روحانیون وجود را شتند که مردم از آنها حرف میشنیدند . بخشی از اینان که وابسته به بورژوازی متوسط ویزیک بودند سیاست مد ارا و تحمل را تبلیغ میکردند و بخشی دیگر از اینان که پی تدبیری شان کمتر از صد اشنا را نبود بهترین وسیله ای بودند که حکومت بوسیله آن توانست خرد را بورژوازی را از بظر سیاسی خلع سلاح کند . در اثر نبود رهبری سیاسی مردم بمساجد رو کردند و این صداقت مدان بن تدبیر که خود را در نقش ناطقین عصر مشروطیت میدیدند . غافل از اینکه در آن عصر مسجد و مذهب برای رهبری سیاسی وسیله‌ای بیش نبود — مردم را بست شعارهای مقاومت منفی سوق دادند . شعارهای از نوع تحریر خدمت ولتی — تحریر سجل احوال غیره اگر از جانب سازمانهای سیاسی توهای بعنوان شعارهای تاکتیکی و معنویان جزء حساب شده ای از یک مبارزه اصولی پیش کشیده میشدند ناید میتوانستند مفید باشند . اما روحانیون وقت از این شعارها یک دگم مذهبی ساختند و بدین وسیله شعاری که در شرایط خاص رمجد و دی میتوانست شرقی باشد . بزودی بشاری توخالی و بی مصرف و مترونک تبدیل گردید .

۴- باین ترتیب روحانیت ، این آخرین و قراضه ترین سنگر ، باشیشه هسای پوسیده و املاکات محدود و صد ای پیرو نارسا یت در برابر دستگاه حکومتی مجهز بوسایل مدن جنگ ، کشورداری ، آموزش و تبلیغ ، دستگاهی که شوینیسم فارس و تزار پرستی آریائی را در برابر اسلامیت خرد را بورژوازی قرار میدارد و میراث را پوش و کورش و زرتشت و فردوسی منبع زوال ناپذیر ارگانهای تبلیفابین بود بازداشت و گشتنی تن در دارد . حکومت برای شکستن آخرین نشانه های مقاومت شهربیان و بسیج نسل های آینده در جهت منافع امپریالیسم ، تدبیر کینه توانی مختلف از قبیل اجبار مردم به پوشیدن لباس متحد الشکل و منع کردن تمام لباسهای محلی ، مقنوعیت استفاده روحانیون از پوششی ،

سنتی ، مقنوعیت برگزاری مجالس مذهبی و مراسم ماه محرم ، مقنوعیت کما مل استعمال زبانها و لجه های ملی را بکار بست . این برنامه ها اول بشکل زمزمه در ارگان های تبلیفاتی ظاهر میشد و وقت میگرفت و بعد بشکل دستورهای اداری شرف صدور می یافت و سپس بکمک بانوں و چوب و فلت ، «حبس و زجر و تعیید بمرحله عمل در می آمد و با آتش نطبقهای فاشیست پشتیبانی میشد . در نظر حکومت با سرکوب و حتیانه و کینه توانی زبانهای ملی ( از جمله زبان آذری که مهمترین زبان ملی ایران بعد از فارسی بود و با مردم آذری ایجان که سن انقلابی درخشنده داشتند و مورد کینه شد یا و تجاع بودند همیستگی داشت ) آخرین ریشه های غرور و مقاومت مردم استانهای کشور در هم میشکست و آنان را ببرگانی آرام ، مطیع و تحقیر شده و شخصیت باخته تبدیل میشدند و آنوفت شلاق دیکاتوری ضد خلق و ضد ملی و قنود ال استعماری شلاق حاکمی که میخواهد مجد و عظمت اشرافی میهن آریائی و کورش را تجدید کند برای این مشت برگان قابل تحمل خواهد بود .

## ۷- «معجز»

اوچگیری جنبشیان انقلابی در دوران جنگ جهانی امپریالیستی و رشد نوین نهضت امکراتیک ایران — هر چند کم و سعیت و بردیه و متعیوب — پس از رکود این جنبشیان پر جوش و خروش انکاس خود را بشکل دگرگونیها ای آرام در زمینه های مختلف و شکل های مختلف باز یافت . در این عصر از یکسو شاعری چون پروین اعتمادی در محیط فرهنگی تهران پرورش می یابد و از سوی دیگر مارکسیست بیانیکی چون تقی ارجانی گروهی از ترقی خواهان را در ور خود جمع میکند و به آموزش منظم آنان می پردازد . نیما یوشیج هم بعنوان پیشا هنگ در بیان شعری در همین دوره آغاز بفعالیت ادین میکند . و اما میرزا علی معجز شبستری شاعر آذری نویس : او زندگی ادین خود را در رقصه شبستر در شرایطی که از یکسو جنگ جهانی و بسته شدن راههای بازگانی لطمہ های شدیدی بزندگی شهریان و روستاییان حومه شهرها که وابستگی های گوناگون بالاقتصاد بورژوازی داشتند وارد آورد بود و از سوی دیگر کم همین روستاییان در جریان جنبشیان جهانی قرار میگرفتند و آگاهی طبقاتی کسب می کردند ، آغاز نمود .

معجزه‌هایی یک روستائی آگاه تمام زندگی و تواناییش را بگار برد: «آنچه را که از ستم توانگان در یافته بود بروستائیان بفهماند». این بود که ملایان متعصب و متوجه، نهادهای مذهبی و سرانجام خدا را آماج بپرچمانه ترین و طنزآمیز ترین و انشاگرانه ترین حمله‌های ساخته که تاکنون در ایران صورت گرفته است. بهمان گونه که فسادالها، محتکران، شاهان، چاکران در ربار قاجار و امیریا- لیستها را نیز بپرچمانه افشا مینمود. در برای پرپروری انقلاب کبیروسیا- لیستی اکثربنیز سور و شوق فراوان ابراز نمود. او نا سال ۱۳۱۲.

زیست و نوشت. معجز آذری نویس است اما این ناشی از گرایش ملی نیسته بلکه ناشی از گرایش توده‌ای است. اگر آذری نمی‌نوشت مردم ساده سخن او را نمی‌فهمیدند و پیداست که او برای مردم من مینوشت که در همانشان زندگی می‌گرد. شعر معجز بسیار ساده توده‌ای و هنرمندانه و برند است، او در در وران دیکتاتوری بیست ساله هرجند شعرهایی در رباره زندگی سخت مردم و فشار ضد خلقی ستگاه‌های دولتی نوشته و دیکتاتور را چند جابتنیز مورد حمله قرار داد اما در گیری کاملش با نیروهای استثمارگر محلی و روحانیت حامی آنان در شرایطی که مراجع تقلید در شهرها با حکومت مخالفت می‌وزدند و هر نوع همکاری را با آن تحریم می‌گردند اورا از یک موضع گیری قاطع ضد رژیم باز میدارد. در جامعه دهقانی آن عصر که معجز زندگی می‌گرد فسادالها و خرد مالکان و محتکران نیروی استثمارگر عده را تشکیل میدارند. خرد مالکان و محتکران هر چند بظاهر در وضعی شبیه بورژوازی سراسری تجارت پیشه (ویا حدی خرد بورژوازی شهری) بودند، اما موقعیت‌شان طبقاتی شان با آن یکسان نبود. تضاد میان حاجی‌ها و شیخ‌های ریاخوار و محتکره با توده‌های دهقانان خیلی نیرومند تربود بسا تضاد نشان با فسادالیسم و حکومت. بنابراین بیداری دهقانان نیز بسود اینان نبود.

(حال آنکه تضاد میان خرد میزبانی شهری و بورژوازی ملسو از یک سو فسادالیسم و رژیم شودال - استعماری از سوی دیگر حاد و متعارض بود و هنین امر آنان را با آزار یخواهی سوق داد.)

ملایان راه که خود اغلب از محتکران بودند - برخلاف روحانیون شهری وابسته

به خرد و بورژوازی نه تنها هیچ گرایشی به اندیشه‌های آزاد یخواهانه و ضد حکومتی نداشتند، بلکه چنین گرایش‌هایی را با چماق و تکفیر سرکوب می‌گردند. معجزه‌بازاره برض مذهب (بسیوه خاص خود ونه از موضع دقیق و آشکار ماتریسا لیستی) را از بارزه طبقاتی جدا نکرد. بر عکس آنرا بصورت بخشی از بارزه بغض حامیان مذهب یعنی شاهان، قاجار و فسادالها، متفذلان محلی و سحتکران قرار دارد. اما بعد از بخت‌بستن میلیتاریسم فسادال - استعماری که می‌خواست تمام نیروهای استثمارگر را در خود گرد آورد و تابع خود کشد، معجزه‌بازاره قاطع‌انه با شمار روز افزون آن بر نخاست در رواق از شناخته ماهیت رژیم ضد انقلابی رضاشاه عاجز ماند. بعد ها هم باز بطور عده علیه استثمارگران محلی سمت گیری می‌کند. نه تنها در عصر معجز، هنی امروز هم انسان وقتی با فضای فکری یک سطقه روستائی عقب مانده آشنا می‌شود احساس می‌کند که روحیه تسلیم و رضای دهقانان و جهل و ناآگاهی عمیق آنان بزرگترین مانع هرگونه تحركشان بغض استثمارگران است و مذهب همواره بر حفظ این جهل می‌کشد. در عصر معجز این فسادالها و محتکران بودند که دهقانان را استثمارگرند و با این‌ین مذهب رام و آراشان نگاه میداشتند. معجزه تنها نماینده صادر دهقانان محروم و مستعد بود، بلکه خود یک روستائی بود و در روستا زندگی می‌گرد. ما او را سرزنش نمی‌کنیم که پیرا به تیز بارزمانش را متوجه استثمارگران محلی نموده است. اگر او مسائل محلی را کار می‌گذاشت و صرفا از امیریالیسم و واقعیت رژیم دست نشانده آن صحبت می‌گرد شعرا و هیچ نایده ای برای دهقانان نمی‌توانست راشته شود. اما اگر واقعا درست است که در سالهاییکه معجز شاهد سلطنت رضاشاه بود، رژیم حاکم هر روز بیشتر از پیش تمام نیروهای استثمارگر را تحت سلطه بحمایت و تابعیت خود درمی‌آورد، در اینصورت و طیفه نویسنده ایکه دفاع از منافع دهقانان را بعده داشت. این بود که با روش ساختن همه جانبه استثمار محلی آنان را هر روز بیشتر از پیش در جریان رابطه این استثمار و رژیم دیکتاتوری حامی استثمار قرار دهد. ضعف معجز درست در همینجاست. اما این ضعف را باید در رابطه با نماینده گان مظلوم بورژوازی ملی در آنزمان یعنی روحانیت متحجر و بی تدبیر برسی کرد.

د رشرايطي که ملایان با تحریم مدارس دخترانه بخيال خود از زندگى  
و آيد شولزی بورزواني ملى در قالب رژيم پاسداری میکردند ، معجزه نيز خود را با  
بنیان گزاری دستان دخترانه در شبستر دل خوش میکرد. او که سالها از  
نا آگاهی و خرفتی بی خود و حصر زنان نالیده بود با کوشش فراوانی باين پیروز  
جهشی و کم اهمیت بر ارجاع محلی توفيق یافت . شاید او نعی فهمید که دستان  
دختران رضاشاهی فرهنگ اسارت آور جدیدی را که بسيار محیله است به  
شجوق های نو و معاصر آراسته شده جایگزین مذهب خواهد نمود . و تاثیر  
مشت. آن ، یعنی باسوار کردن مشت اندکی از فرزندان یک راه از صد ها و  
هزارهاده مملکت آنقدر ناجیز و کم ارزش است که اصلاً بحساب نعی آید . باتمام  
اینها درمیان انبوه شاعران پنجاه سال اخیر ، درمیان انبوه نمایندگان خیریه  
بورزواني چپ او چهره ای است بسيار صمیع و بسيار با ارزش . شعر از نفوذ .  
عميق در توده های شهری و روماتانی داشته است . نه تنها خلق از او آموخت  
ما نيز میتوانیم از او بياوزیم . بيهوده نهیست که بسياري از مردم رانا شعرا ورا  
از حفظ میخوانند و ديوانش در سالهای اخير بارها مخفیانه چاپ شده است .

۸- جنبش دمکراتيك سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵

ورود ارتش انگلیس و ارتضی سرخ به ايران دیكتاتوري رضاشاه را در هم شکست در  
آن زمان رابطه قنود الیسم با دهقانان و سرمایه داری وابسته با پرولتاریا و خرد  
بورزواني و رژيم فنود ال - استعماری با خلقهای سراسر ايران تضاد های اصلی  
جامعه مارا بشکيل میدار ويد است که تضاد رژيم میلیتاریسم با مردم در راسته  
قرار داشت . در ايران بجز مشت از بورزواهای نوکیسه گرگ صفت و گروهي از  
نوکر صفتان کسی طرفدار فاشیستها نبود . بنابر اين پیروزی جبهه ضد -  
فاشیسمهای مردم ما صرت بخش بود . اما پیروزی ارتضی سرخ کارگری مفهوم  
عصیتري داشت پرولتاریا آگاه و خلق رحمتشکن اين پیروزی را از آن خود مید استند  
این بود کهورود ارتش سرخ به آذربایجان پرولتاریا این سرزمین رانبر وشور و  
سوق یايان ناپذير بخشید . بورزواني بزرگ وابسته به انگلیس و آلمان را دچار  
بحشت و سراسیمکی دیوانه واری کرد و این بمعنی تشدید تضاد بورزواني با  
پرولتاریا بود . دهقانان هم نیرو گرفتند و درباره با قنود الها جرات و جسارت

بیشتری یافتد . چون ارکان رژيم پوشالی - که در عرض بیست سال زاند ارمهای  
خوب را کم و بیش جانشین چماق داران و میرغضبهای اریابان قنود ال کرد -  
بود دچار تزلزل و آشفتگی بی سابقه ای شد ، تحصیلکردگان نیز - گهه  
طبق معمول خواستگاه طبقاتیشان بورزوائی و خرد - بورزوائی بود - به تکapo  
افتادند . روزنامه ها و حزب ها جمعیت ها و کانونها بزودی راه افتادند و  
چون منازعی دیگار نبود پکسر صحنه را شفال کردند و قلب و قال خرد -  
بورزوائی براه اند اختند . در عصر انقلاب مشروطیت برخلاف عصر خرب تود هو  
فرقه دمکرات لازمه مشروطه خواهی فداکار وصداقت انقلابی بود . زیسترا .  
جنبشه د رزیز برق دشنه خوبنیز ارجاع صورت من گرفت ، پیروزی د ور م نمود  
و بهه قدر اگارهای فراوان نیازداشت . عمل انقلابی طولانی - ولویشک فقط  
انقلابیون صادق واژ خود گذشته را میتوانست جلب کند . گشانی را که حد اقل  
قبول دستند مقام وزارت ، کرسی پارلمان ، هورای معتقد و تاجهای گل در داد .  
قد میشان نیست ، بلکه در واقع شمشیر میر غصب حاج شجاع الدوله و طنابه ار  
قراقهای نیکلای دیشت دیوار انتظارشان را میکند . مگن و پروانه هیبرد و  
حشرهاند و هر دو بالدار ، مگن کرد شیرینی جمع میشود و پروانه کرد شمع .  
مگن شکش را گنده میکند ، پروانه خاکستر میشود . فرست طلبان و دغل بازان  
کمدر نخستین سالهای بعد از شهرپریوسی اشغال مقامات و کسب قدرت در  
سازمانهای چپ کرد آمدند ، بیشک پروانه نبودند . هنگامیکه دیکتاتوري بیست  
ساله در هم شکست ، آذربایجانیها بیست سال بهره کشی استعماری و ستم  
ملی فرهنگ رژيم تهران را تحمل کردند . اما کاملاً ساده است که  
بغهیم د ، آن زمان دیگر تضاد اصلی در این سرزمین رابطه قنود الیستها با  
دهقانان و بورزواني بزرگ با پرولتاریا و رحمتشکن شهري بود و نه تضاد بین  
مردم و حکومت از رفق افتاده تهران که در منجلاب کشمکشها را خلیش خفه  
میشد و در منطقه تحت اشغال ارتضی سرخ عملاً قدرتی نداشت . یک رهبری  
سیاسی دمکراتيك و انقلابی در آن عصر تحت چه شعاری من بايست مردم این  
سرزمین را متحد کند ؟ پید است که این شعارها من بايست شعارهای طبقاتی  
ضد امپریاليستی و ضد قنود الی و دمکراتيك باند . این رهبری من بايست

بر علیه سیاست تفرقه گرانی رضاناه قاطعانه مبارزه نموده و خلقهای سراسر ایران را گرد خود جمع کند . اما فرقه " دمکرات " چه کرد ؟ با جد اکردن سر نوشت آذربایجان از ایران - هرچند در حرف ادعایشان غیر از این بود و طرح شعارهای ابلهانه ای که برای حل اساسی ترین مسائل بهبود جوشه کافی نبود - از قبیل : " زبان برای ماساله حیاتی و مماتی است " شعارهایی که فقط از دهان خرد بورژوازی ناسیونالیست ولاپتی و از دهان بورژوازی اردهای مقام پرستی توانست در آید ، باطرد مبارزه طبقاتی و پیشکشیدن یک برنامه اصلاح طلبانه بی محتوى ، برولتاریا و دهقانان نو خیزی بی تجربه و ساده دل را بسوی پرستگاه وحشتتاکی رهبری کرد . کارگر انان فرقه دمکرات مگن و ارگرد شیوه‌ینی تسلط ارتش سرخ سوسیالیستی حلقه‌زند و نه پروانه وارگرد آتش انقلابی نموده‌انها آنان بدون مبارزه با دشمنان خلق ، یعنی قواد الیس و بورژوازی وابسته و حکومت دست نشاند ، امیرالیستها و نابود ساختن آنان ، حکومت دمکراتیک را اعلام کردند و پس از یک‌سال بدون مقاومت خلق را در برابر دشیم ارتاجاع تنها گذاشتند و سوی مرزا عقب نقصاند . ادبیاتی که در ارگانهای مطبوعاتی " دمکراتها " تبلیغ می‌شد و امروز بدخی از خرد بورژوازی روش‌نفر آذربایجانی در محفلهای دوستانه شان آنرا همچنان مشروب عاطفی قاچاق مخفیانه سر می‌کشند ، نمودار - کاملی از فرقه روش‌نفران تشکیل دهنده فرقه دمکرات است .

در واقعیاز سال ۱۳۲۰ که قدرت سانسور بر هم شکسته و ستد اران شعر آزر - بایجان امکان یافتند اینماری در باره سرزمین مادری و زبان ملی در مطبوعات جد آگاهه منتشر کند . در بعضی از این شعرها آگاهی و هوشیاری طبقاتی آشکارا شاهده می‌شد و بعضی دیگر صرافیهای رامیهنه مجرد وزبان مادری را که سالها سکوت را تحمل کرده بود می‌ستورند . فرقه بر اساس طرز تندکاراخیر ساخته شده بود و آشکارا مبارزه طبقاتی را نفی کرده و بر علیه آن بر میخاست بنابر این عطا مطبوعات فرقه راشفال کردند که صرفا " روح ملیت " و " میهنه پرستی آذربایجانی " در آنها متجلی بود . آثاری که موقعیت مقاوم و انتقام را آمیز آذربایجان و آذربایجانی را تبلیغ میکرد . فریدون ابراهمی دمکرات‌چیز پارا فراتر نهاد و در مقاله خود تحت عنوان " او تاریخ قدیم آذربایجان ثابت کرد

که اساساً تعدن مادها از بارسها غنی تربوده است . بدین ترتیب ملیت به شعار اساسی و مرامی تبدیل شد . وقتی " آذربایجانی همچنین ملیت‌غاص متأهده می‌شد که گوئی سرنوشت‌ش از سایر ایرانیان جداست و منکش باید در غیاب آنان و جدا از آنان بدست فرقه پر افتخار حل شود ، میتوان تبلیغ این جهان بینی را بعنوان شکاف در میان خلق - که سرانجام بسوی بورژوازی وابسته و ارتاجاع تمام می‌شد - و خرابکاری در جنبش دمکراتیک حکوم و طرد کرد . همینجا باید علاوه کنیم که هدف نهایی فرقه به هیچ‌وجه " آزار سکون سراسر ایران " نمیتوانست باشد ( هر چند بعضی از چنین ادعای شده است ) ، این خارج از ظرفیت آنان بود . هدف فرقه - که خود بنام آذربایجان بود ، نه ایران - نابود کردن دشمنان خلق ایران بود - تکیه زدن بر حکومت استان معینی بود و چشم امیدش تنها بر حکومت سرخ ارتش سوسیالیستی شوروی بود و نه بر خلق ایران . فرقه با آن ساختن سیاسیش فقط یک نظم بورکراتیک را که اشغال کرده و با او تحویل میدارد میتوانست برقرار کند و نه چیزی دیگر را اما برای تحکیم این نظام می‌باشد احساسات ملی مردم تقویت می‌یافته‌سوی فرقه بحرکت در می‌آمد . بخش مهیی از این وظیفه بعده اد بیان تبود . در تبریز انجمنی از شاعران که چنین اندیشه و بیانی داشتند تشکیل شد و بنحو سازمان یافته ای به تبلیغ ناسیونالیستی آذربایجانی پرداختند . ملاک عضویت در این انجمن تنهاد اشتن همین روحیه بوده است . سایر خصوصیات افراد مور نظر نبود . بنابر این مشق مقام پرست سبک مغز و نان برخ روزخور درگما ر بکی دوتن از جوانان دوستدار فرهنگ ملی در این انجمن ردیفندند .

#### ۹- پس از شکست دمکراتها

پس از آنکه کارگردان انان فرقه بسلامت از مرز جلفا گذشتند و ارتاجاع انتقام‌جو از کشtar عمومی و علنی کارگران و دهقانان خسته شد و ارتش شاهنشاهی فاتحانه در شهرهای آذربایجان روزه رفت ، ارتاجاع خود را نیرومند تراز پیش و خلائق ضعیف خود را ناتوان یافت . نه رهبری سیاسی درگار بود و نه کسی در صدد در آمد که عامل شکست را برای مردم توضیح دهد و مستولان را معرفی کند . حزب . ت. ۱۰ ( نود مایران ) که تشکیلات خود را در آذربایجان منحل و افراد خود را در

سبت در اختیار آنها گذاشته بود ( و تا سال ۱۳۲۰ در این استان فعالیت نداشت ) بدون توجه به لطمہ سنگینی که شکست آزربایجان برایش بسیار آورده بود و بدون ایننه در صدر علت جویی و توصیح این جوانث برآید، برای خود ادامه داد . ناسال ۱۳۲۰ حزب از رایر کردن الهکوه تشکیلات در آذربایجان خود را داشت کرد . حال آنکه فرقه علا از راه تنکیلات و شبکه مجدد در آذربایجان خود را داری کرد و کاملاً از هم پاشیده شده بود . در سالهای ۳۰ - ۱۳۲۹ مغلقها ای آموزش ترکیب یافته از بازماندگان سازمانهای فرقه در تبریز رشد یافتد و با حزب توده نماسهائی بر قرار گردند . این تعاسها سرانجامه سازماندهی حزبی در این استان منجر شد . باین ترتیب بخش لوچکی از روشن فکران فرقه که موقعیت حساس در حکومت آذربایجان نداشتند و از تعریض ارجاع مصون مانده و میله به فعالیت سیاسی نداشتند ولا یت گرایی را بعنوان هزاروی یامین دلیل خرد بورزوایی وارد بساط حزب توده نمودند . این تعلیل بعد از چنانچه خواهیم دید ، امکان رشد یافت . در همین سالها ( ۱۳۲۳ ) بسود کشپریار سلطمه حیدر بابا را به چای رساند . رمانیسم حیدر بابا در این جنبه عای تکشته گرایی - روستاگرایی - ولا یت پرستی و تعاملات صوفیانه و مذهبی است . با تمام اینها شعر شهپریار سخاطر سادگی و صمیمت و بیان زیبا و خیال انجیش همچون باران کویر تیزی خرد بورزوایی خیال پرست جذب شد . شاید بتوان گفت آن بعد از معجز سیع شاعری با صمیمت و بیان خود شان با مردم این گونه سخن نفته است . ( البته در اینجا سخن از طرزیان صمیمانه است و گزنه معترض شهپریار به وجہ این مخفیگذشتگی و بسته اند . هر چند از نظر بیان شهپریار خلیل حقیر و ناجیز است . نان بترخ روز خورها و گنده گوهای " انجمن شاعران هریک نتوانسته بودند اینچنین بین مردم نفوذ کنند . ضمناً باید داشت این شعر در می بین از دهه اول شنا اثر ادرس آذربایجان بوده است که بطری آشکار در اختیار خوانندگان قرار داشت . از میان اعضا " انجمن شاعران " گروهی ( همچون علی توده - بلاش آذربایجان - مدیاگون ) در آذرماه ۱۳۲۵ از ارس گذشتند و حا لا برای هنریت اشعار توخالیشان کلی پول میگیرند . گروهی دیگر را اینطرف مانند و به لقمه نانی به ترخ روز بر سر سفره ارجاع دست

یافتد . مثل میر مهدی اعتماد تصنیف سرای راد یو ایران که تصنیفهای ترکی می سازد ) یادنیال کسب و کار خود رفته است ( مثل صحابه دنیال صحافیشن رفت ) . در سالهای بعد از ۲۸ مرداد فشار و تحقیر ملی شد یعنی ترشید مدر - باز راشتگاهها و زندانهای سیاسی زحمتکشان آذربایجان بیشتر مورد آزار و شکجه قرار می گرفتند زیرا کینه ارجاع نسبت به آنان بیشتر و ریشه را تر بوده علاوه بر این کارگران و کاسب کاران آذربایجانی که بنحو روز افزونی دنیال یک لقمه نان به تهران مهاجرت نمیکردند ، محرومیت و فشار فراوانی را تحمل میکردند در آن سالها تحقیر ملی شدید تر از امروز بود . در واقع ارجاع ایران در فاصله شکست جنبش آذربایجان تا ظهور رویزیونیسم خروشجی و تاثیر قطعی آن بر سیاست خارجی آذربایجان شوروی ، آذربایجان را بعنوان سرزمینی که بالاخره از دست خواهد داد ( در ازاء فقط نیمی از ایران قطعاً حاضر بودند نیمی دیگر را از دست بدند ) سرزمینی که برای مدت محدودی در اختیارش گذاشته شده تا با تمام قوای خارجین رمقش را بعکد ، بدون اینکه دیناری برایش خرج کند مینگریست . این امر ارجاع ردمتش ایران را در اعمال فشار بر توده های آذربایجانی چه در خود آذربایجان و چه در مهاجرت جری تر میساخت . فحش هایی از قبیل غلام یعنی تخریب وغیره که فراوان بکار میروند نفرت و وحشت زدن عصی اورا از سنن انقلابی مردم آذربایجان و گرایش آنان و رژیم شوروی بخوبی نشان میدار . مجموعه این عوامل از یکسو بورزوایه ای نوکیسه آذربایجانی مقیم تهران و عناصر بی خصیت راوا داشت که بسرعت کلیه خصوصیات آذربایجانی را از خود دور کنند ، واز سوی دیگر اشکالی از مقاومت را برانگیخت . مقاومت کارگران اغلب صورت ایستادگی و دفاع از خود در برابر تأثیر شخصیت کش خود کنند و توهین و تحقیر ملی ( ترک خر ) بوده است که از جانب کارفرما یان و دنیاله روان بسی شخصیت آنان اعمال میشد . این مقاومتها اغلب بعد اخله پلیس و کنک خوردند . بیشتر در کلانتری و انجامید .

شکل دیگر مقاومت گسترش موج تاریخی از گرایش ملی است . بارزترین جلوه این گرایش را که هرگز عمق و گسترش نیافت در شعر علی تبریزی میتوان یافت . این شخص تا این اوخر در پیاره روی خیابان خیام مقابل پارک شهر بساط کتاب -

فروضی داشت . او که پیش از ۲۸ مرداد هنگام فعالیت‌دار حزب توده نیز نسبت بحصالة ملی حساسیت داشته است در سالهای بعد با مشاهده تحقیری که کارگران آذربایجانی تحمل میکردند بشدت از احساسات ملی آنده شد .

او با دفع از هم شهریهای ساره بی دستوپا و معوب شد هاش توانست دوستان و همفکرانی از میان کارگران پیدا کند . تبریزی برای گسترش اندیشه خود به ادبیات و شعر روکرد . او کتابچه ای منتشر کرد . این کتابچه از یکسو فریاد ستم طبقات و خرافات و نهادهای مذهبی است و از سوی دیگر علیه ستم ملی منتهی از دیدگاه پان ترکیست است . این کتابچه در عین حال

نشان میدهد که شاعر فقط اندک مایه ای از رانش اجتماعی و ادبی دارد و در عوض در خود پسندی و قضاوت از روی احساسات پیرماهی است . مثلاً در یکی از شعرها ضمن ستایش از گورکی خود را با او مقایسه میکند . یاد رشعرد یکی کسانی را که میخواهند خصوصیات آذربایجان خود را ترک کنند با کلمات رکیک مورد حمله قرار میدهد . بعد ها تبریزی بطور کامل مسووض بیان ترکیستهای افراطی سقوط کرد و با مارکسیستها و آذربایجان گرایان بصارزه بر خاسته ، اتحاد تمام ترکهای ایران را شعار خود قرار داد . اما این اشعار بیرون و عصیا ضد انقلابی با هیچگونه استقبالی جز در نزد مددودی مبک مفز که تحت تاثیر تبریزی بودند روپوش نشد . خصوصیت آشکار ضد انقلابی این اشعار در آنست که توده های ترک زبان سرتاسر ایران را از بمارزه پارشمنان طبقاتی منصرف کرده به اتحاد با مرتعین و سرمایدان اردن همشهری فرامیخواند . تبریزی بعنوان پان ترکیست افراطی عقیده دارد تاریخ ایران بمارزه نژاد ترک با نژاد پارس است . ترکها از چند هزار سال پیش از آمدن آریائی ها در ایران بوده و سه هزار نیروی هر تر را تشکیل میدارند . هر چند پارسها از زمان کوشش حکومت را از مادها گرفتند و تایید این اسلام آزادگاها داشتند ، امامی بینیم که از قرن چهارم - هجری ببعد متناوباً سلسله های نژاد ترک بحکومت ایران رسیده اند . و این بدآن معناست که نژاد ترک قوی تر و شایسته ترین است . (نشستن پهلوی ها بجای قاجار - که مظہر نیرو و اوصالت نژاد ترک بوده است در واقع بمعنی غصب حکومت توسط فارس است . آنان پس از روی کار آمدن بمارزه قاچاقی میان فارس -

و ترک را شدت داده اند . و به نابودی همه جنبه قطعی موجود بیت ملسو و فرهنگی ترکها کوئیده ماند . پس وظیفه ما اینستکه تمام ترک زیانان خواه آذربایجانی خواه غیر آذربایجانی را گرد پرچمناسیونالیسم فراخواهیم . نخست باید ستم ملی را از میان برد اشت فقط آنگاه میتوان بحصالة طبقاتی پهند اخた . برای ما مصاله حقوق ملی مصاله و زندگی است و راه رسیدن با آن شرکت در سازمانهای سیاسی "فارسها" که بمارزه طبقاتی را شعار خود قرار داده اند ( مثل حزب توده ) نیست بلکه اتحاد تمام ترکها قطع نظر از طبقه و شهرو دیارشان می باشد . حتی سرمایه دار "ترک" هم هر قدر استشارگر باشند باز از سرماید ار فارس بهتر است . چون هرجه باشد او ملی است و میتوان با او کنار آمد . ملت ناچیزی هواه اران تبریزی و بعضی عناصر دیگر پراکنده ایرانی که را رای اندیشه نژاد پرستانه ترکگرایی هستند ، خصلت ضد حکومتی ندارند . آنان از اشعار سیاسی و طبقاتی گیریزند . زیرا میترسند به تحقق ایده شان در شرایط حاضر لطفه بخورد . سعی آنها در این است که بالعمال فشارهای اخلاقی روزیم را به انعطاف و دارند و حقوق ملی خویش را از اوگد ائم کنند . بنابر این اگر روزیم تعلیم و تربیتیم استعماری کنون را در استانها ، شهرستانها و بخشهای آذربایجان بزیان آذربایجان بزرگ آند و اجازه انتشار چند روز نامه و مجله آذربایجان سطح اطلاعات و اطلاعات هفتگی را صادر کند لابد خواسته های آنان جامه عمل می پوشند . بحث از زبان ترکیسم شتابیدن سبب در این مقاله بعیان آمد که خوانندگان با این جریان فکری نیز آشنایی و گزنه این اندیشه نژاد پرستانه همواره در ایران شکست خورد و امروز با تمام کوششی که از جانب محافل کله خرها را لار پرورد ه آنکار از استانی بعمل می آید تنها ملت ناچیزی از بجهه بلوژوهای ایرانی در حال تحصیل در ترکیه و مدد و دی رانیز در ایران ، آنهم برای مدتی کوتاه میتواند بخود جلب کند . ( در ترکیه دانشجویان آذربایجانی مادر محيطی . قرار میگیرند که برخلاف ایران نه تنها ملیت و زیان آذربایجان را در تحریر و فشار نیست ، بلکه به ملاحظات پان ترکیست شدید مورد حمایت هم قرار میگیرند . ) شخصیت دیگری که در اینجا باید معرفی شود حبیب ساهر است . او در زمان

حکومت رهبرانها یک معلم جوان، تحصیلکرده ترکیه با احساسات رمانیک بسود که بسبب علاقه‌اش بزبان و ادبیات ترک به "انجمن شاعران" کشانده شد و بعضی از آثار اوی - که از حیث اسلوب و فن کاملاً بر جسته است در مطبوعات آذربایجان منتشر شد. پس از سقوط جنبش، ساهر را مجرم فعالیت ادین به اردبیل تبعید کردند. رمانیسم لامارتنی او در این شرایط به غم اندوه و حسرت بی پایان آتشته شده.

خطه‌ئی که بصد رنج شکوفان گشته بود بیک شب چه زود افسرد و زرد شد - خدا ایا به چهره آنان که ترک دیار کردند هرگز در جهان خنده نقش خواهد بست؟ ساهر رهبریت‌پردازه با بخشی از سائل عینی جامعه، با رنج‌های رهقانان و ستم‌رایان آتنا شد و یک سلسله از آثارش باین سائل اختصاص دارد. اما در همین دوره، بوبیزه پس از آنکه زندگی در تهران را انتخاب میکند به ستایش از گذشتہ گراپش پیدا میکند. اشعار این دوره اش از حسرت‌گذشته های از دست رفته مالامال است. گذشته بیدغدغه ایکه در آن "مردمان خوشبخت" در خانه هائی با ارسی های رنگارنگ؟ در راهی چوب گرد وی کند کاری شده و تاکهای آویخته شد میرفراز حوض مرمر زندگی میکردند. گذشته ایکه هنوز اصالت قاجاری بهم نخورد بود (که لابد بیش از انقلاب مشروطه، پیش از سقوط رضا شاه را شامل میشود). ساهر تصویری راکه از گذشتہ در ز هن خود ساخته است با زندگی خشن و بی‌رحم معاصر بوبیزه زندگی معاصر تهران.

مقایسه میکند و این زندگی را بیاد ناسزا میگیرد. از دردیدهای مرد هو از غم غریت‌من نالد. آمو انسوس میخورد از اینکه چرا جامعه "اصیل" گذشته از هم پاشید و دخترکان فرشتاب کرمانی و روستایان بفرور آذربایجان که زندگی سالم و دست نخورد مای راشتند "آمدند پشت ریوارهای پارک شهر تهران بلیط میروشند و آب حوض. بدین ترتیب ساهر کم از توصیف دنیای ایده‌ها به توصیف جهان عینی کشانده میشود، هر چند در توضیح و تحلیل آن تقریباً لذک است. با اینکه پیرمردی است، اما در همین سالهای جهان بینی و بیان شعری رشد قابل ملاحظه ای یافته است و در این مدت همواره به بررسی عینی ترواقعیات زندگی اجتماعی و سیاسی نزد پکش و از گذشتہ پرسنی

رمانیک و بیان غیر توده ای تا حد زیادی فاصله گرفته است. اگر ساهر اول رخی گراشیهای پان ترکیستی و از زبان استانبولی (که نتیجه الفت اوبا زبان و ادبیات فوکیه است) بکلی خلاص میکشت، آنگاه میشد امید بست که شعرش لااقل میان تحصیلکرده‌گان گسترش پاید. او هرچند حسابش از بازمانده‌های "انجمن شاعران" "جد استوصیعی ترین و برشد یافته ترین و ساده‌ترین آذری نویس است که از نسل پیش‌بیان‌گار مانده، اما گذشتہ گرانی، رمانیک بجد اینی از زندگی و زبان توده‌ها، عدم جسارت سیاسی و ارزوا طلبی، "بد بینی به تو" و هاو آینده میان او و مردم فاصله اند اخته است.

د و عامل متضاد امکان و عدم امکان نفوذ شاعران آذری نویس (و بطور کلی شاعرانی که بزبان ملی ایران شعر سینه‌بیست) را در میان توده‌ها تعیین میکند. نخست لختناق و منوعیت انتشار بعنوان عامل منفی. پس یکی از علل نفوذ شاعران چون معجز و شهریار در میان قشرهای گوناگون مردم اینست که آثار آنان در شرایط خاصی از منوعیت انتشار اولیه مصنون مانده است. دوم عامل صفت یعنی عطش توده‌های بیسواند و کم سوار به ادبیاتی که بزبان خود شان باشد (هم زبان قوی و ههزیان طبقاتی)، احساسات اجتماعی‌شان را منعکس کند، افق دیدشان را گسترش بخشد، آگاهی طبقاتی شان را رشد دهد و برآمید و جسارت آنها بیافزاید. شنکنیست که آثار ساهر بعلت عدم امکان انتشار آشکار و وسیع‌حتی در میان روشنگران و تحصیلکرده‌گان آذری بایجانی هم فقط در سطح محدود شناخته شده است. در عین حال زبان شعر او آنقدر استانبولی است و بخش عده‌ه کارهای این آنچنان نسبت بزنده‌گی اجتماعی و احساسات اجتماعی توده‌ها بیگانه است که تنها بخشن کوچکی از تحصیل کرد گان آذری‌بایجانی در لذت بردن از شعر او زحمت بخود مید‌هند. فراموش نکنیم که سطح فرهنگ در میان توده‌های شهریان و روستایان استانها.

(از جمله آذری‌بایجان و کردستان) بسیار نازلتر از تهران است. شاعر آذری نویس یا کردی نویس، فقط در صورتی امکان نفوذ در توده‌ها خواهد راشت که شعرش را ای مردم این مناطق قابل هضم و شور انگیز باشد. معجز شایسته ترین کسی است که میتوان شیوه تبلیغ سیاسی از طریق شعر را از از آموخت.

۱- گرایش‌های ملی در مرحله نوین  
با آغازدهه ۱۳۴۰ دورات تحولات فکری و اجتماعی تازه‌ای در ایران شروع  
می‌شود و در بطن دیکتاتوری سهستانی که سرمایه داری بورکراتیک وابسته بر  
قرارکرد، استنیروهای دمکراتیک مرحله جدیدی از رشد خود را آغاز می‌کند.  
پرسوه تجزیه و تلاش حزب توده و سایر احزاب و سازمانهای بورژوازی پارلمانی  
مخفی و نیمه مخفی (پس از یک رشد موقتاً این سازمانها) آهنگ بیسابقه‌ای  
بخود می‌گیرد. روشنفکران خواهان انقلاب که از حزب توده و جبهه ملی نامید  
شده‌اند ها جدیت به آموزش سیاسی می‌پردازد و کم قابل‌های جدیدی از  
تشکل و کار انقلابی را در بونه آزمایش قرار میدهند. آن بخش از خرد بورژوازی  
نیز که در همان ساله‌اسجد را پایه انتلابی خود قرار دارد بود و در خرد اد  
۱۳۴۲ موج خروختانی از جنبش‌توده ای را رهبری کرد برای تشکل زیرزمینی  
کشانده می‌شود. هم زمان با آغاز پرسوه رشد زیرزمینی نیروهای نوین مارکسیستی  
و دمکراتیک میان ملت‌ها نیز پس از سال‌ها عدم تحرك بیداری نوین پدیده می‌  
آورند. در کردستان این امر تحت شرایط ویژه و با الهام از جنبش‌های خلق عراق  
آهنگ صریح و انقلابی بخود گرفت و با یک سازماندهی نیم‌بند بزودی به نیروهای  
صلح بدل گشت. اما در آذربایجان باز تحت شرایط خاص این بیداری از  
شکل شور و شوق نوین نسبت به آموزش و گسترش زبان و ادبیات ملی پا فراتر  
نهاد. آیا در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ در آذربایجان "اندیشه ملی" گسترش  
بیشتری داشت؟ نه. در همان سال‌ها هم ناسیونالیسم ولایتی در انصصار روشن  
فکران فرقه بود. کارگران انقلابی تبریز در آن سال‌ها چگونه فکر می‌کردند؟ آنان  
به بشویم تعامل داشتند در عین حال خواهان حل ساله ملی نیز بودند.  
زیرا تحت دیکتاتوری بیست ساله طعم تحقیر و ستم ملی را چشیده بودند.  
برای آنان آذربایجان شوروی الگوی خوبی بود. برای رهقانان آذربایجان  
ساله ملی کمتر اهمیت داشت، آنها علاوه‌عماقی با این مسئله نداشتند. متلاز  
ده مدرسه‌ای وجود نداشت تا بررسی‌بازی که باید تدریس شود بحث درگیرد.  
آنها فقط از دست اربابان فتوح‌الرازداری‌های حاصل آنان و سایر ماموران  
حکومتی و مبتکران و متنفذان محلی رنج می‌برند. فقط روشنفکران خرد

بورژوازی گرا بودند که برایشان زبان ملی و آزادی سر زمین مادری بعنوان  
اصلی ترین و مهمترین مساله، "مساله حیاتی و معانی" می‌توانست مطرح شود.  
در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ نیز تبریز عرصه مبارزات کارگری و توده‌های پرشوری  
بود که شعار آزادی‌های فرهنگی و ملی در آن همچنانکه می‌باشد. یک شعار  
فرعی بود، بهجه نوین نیروهای ترقیخواه در آذربایجان بر همین مبنای است.  
رشد نیروهای تبریز در مرحله کنونی از پرسوه عمومی رشد نیروهای کارگری و  
مارکسیستی ایران جد اینست. همچنان مسائل اساسی ای که در حال حاضر  
برای رهقانان آذربایجان مطرح است فرق عمدی ای با آنچه در سایر استانهای  
ایران می‌توان یافت ندارد. خرد بورژوازی شهری نیز در آذربایجان و بخش  
عددی ای از نواحی ایران باسائل معینی درگیر است. و قالبهای معینی در  
مبارزه دمکراتیک برای خود انتخاب می‌کند. تحت هیچ برنامه‌ای که شعار ملسو  
در آن رل اساسی را داشته باشد نمی‌توان کارگران و رهقانان ویا خرد بورژوازی  
سراسر ایران متحد کرد. البته در مورد کردستان وضع فرق می‌کند. برای خلق  
کردستان ملی سابقه بعنوان طولانی تری دارد. کردها بعلت نه تنها زبان، بلکه  
مذهب جد اکانه خود (که در جامعه نئو‌الی اهمیت بسیار عظیم تراز زبان)  
داشت از طرف کارگزاران حکومت‌های صفوی و قاجاری همچون قوم بیگانه نگریسته  
می‌شدند. فشار همه جانبه و نوینی که در عصر آگاهی و بیداری ملل خاورمیانه  
از جانب دیکتاتوری بیست ساله بر خلق کرد وارد آمد بیداری و آگاهی ملسو را  
در کردستان سرعت و شدت بیشتری بخشدید و آنرا به نیروی انقلابی بالقوه بدل کرد.  
تشکیل جمهوری نیم‌بند مهاباد در سال ۱۳۴۴ به رشد این نیروی کرد.  
رهبران این جنبش‌هر چند نمائی‌های فرقه دمکرات آذربایجان را نداشتند،  
اما بعلت صداقت و پایداری که در برایر ارتفاع از خود نشان دارند تاثیر  
عیقی سروjan خرد بورژوازی کردستان گذاشتند. این خرد بورژوازی بعدها  
بعلت بیعلاقلی که در جبهه ملی نسبت به ساله ایکه در مقابل آن بسیار حساسیت  
داشت، یعنی ساله ملی مشاهده می‌کرد، چندان رغبتی به مکاری با صدقیها  
نشان ندار نه تنها سال‌هایی خرد بورژوازی کردستان را از جنبش‌های دمکراتیک  
ایران برکار داشته، همچنین جد ای مذهب جنین نقشی را داشته است.

مثلا در آغاز سالهای ۱۳۴۸، بعلت جد ای مذهب، کردستان عمل از جریان مبارزه طرفداران خمینی بر کار ماند. در این شرایط، ایده آلی که خرد و بورژوازی این اکتربت قاطع مردم شهر نشین کردستان را میتوانست جلب کند - بخصوص با توجه به تاثیر عظیم جنبش ملی خلق کرد عراق - آزادی کردستان بود. اما آیا دسته هایی از انقلابیون ناسیونالیست که صراحتاً به پشتیبانی پراکنده خرد و بورژوازی شهر زل بسته بودند تحت این شعار و با استراتژی آزاد کردن یک ناحیه خاص به شیوه های رفاغن و آتمهم بدون سازمانده هی توده ای میتوانستند با آغاز عملیات چریک رهقانان کردستان را بخود جلب کنند و بگسترش عملیات خود بحد بل جنگ توده ای امیدوار باشد؟ اساساً آیا هنگامیکه شعار آزادی ملی در چار چوب یک ولایت بعنوان شعار اساسی از جانب انقلابیون ناسیونالیست مطرح میشود بدون اینکه با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهقانان سراسر کشور در بیون نزدیک باشد و بصورت جزئی از آن در آید حتی در صورت رشد «سرنوشتی بهتر از آنکه در عراق و بیافرا داشت میتواند داشته باشد؟ در عراق رهبری جنبش ناسیونالیستی کرد خیلی زود تحت نفوذ شدید قشود الها و مرتجمین محلی قرار گرفت و با حکومتها ارتباطی نظیر ایران بر علیه حکومت مرکزی عراق که توسط خرد و بورژوازی ملی اداره میشد هم پیمان گشت و این وضع تا هنگام توافق که در ۱۳۴۸ میان جمهوری عراق و رهبری کرد حاصل شد امداد داشت. اگر روش نفرکران ناسیونالیست کرد با توجه به تجربه های ناشی از جنبش ملت کردستان در سالهای اخیر از درک این نکته عاجز باشند آنگاه خلق کردسر انجام با تحمل قریانیهای بیشتر از تجربه تاریخی، درک لازم را فراخواهد گرفت.

۱- گرایش نوین در آذربایجان نسبت بفرهنگ ملی از آغاز راه ۱۳۴۰ گروهی از جوانان آذربایجانی با شور و شوق بخطالعه آثار و ادبیات آذربایجانی گذشته و معاصر پرداخت و به انتشار گاه وسیگاه از مجموعه های ادبی همت گماشتند. این فعالیتها در زیر فشار شدید پلیس صورت میگرفت، جوانان میخواستند با ادبیات زبان ملی خود آشنا شوند و آنرا رشد و ادامه دهند. از سال ۱۳۴۵ تا آغاز سالهای ۱۳۴۶، تقریباً غیر از قصه ها و شعرهای متنزل هم سطح حسین کرد و امیر ارسلان و مقداری نوحه وغیره باضافه شعر

حید بابانقیسا در این هیج کتاب و نشریه ای بزبان آذربایجانی امکان انتشار نیافت، بلیں انتشار کتاب و نشریه بزبان آذربایجانی را عمل امنیتی کرد. از سال ۱۳۴۸ باز هم عمل امنیتی کرد. در این مجموعه های از شعر شاعران آذربایجانی که بطور عمد شاعران معاصر اختصاص داشت انتشار دارد. بهرنگی هستا در همان هنرها که انتشار چنین مجموعه ای بزبان آذربایجانی حدوداً هزار نسخه بخوبی متوجه بوده است که «هرمز خرفی سازمان امنیتی نمیتوانست میتوانست میتوانست باشد، بخوبی متوجه بوده است که» را صرفاً بخا طراینکه بزبان مادری است نمیتوان محترم داشت. «بلکه میخواسته است مجموعه ای از اشعار ساده همه فهم و آگاهی بخشن بزبان مردم انتشار دهد این مجموعه خواننده را به شناخت تضاد های بنیادی جامعه رهنمائی میکند، نه اینکه هن اورا از مشتق احساسات تئک نظرانه ملیت کرا اینکه سازد. این کرایش نوین نسل جدید بزبان و ادبیات ملی که واحد خصلت آنها نه طبقاتی بود عکس العملهای معین ایجاد کرد. پلیس و ارکانهای تبلیغاتی رژیم از یکسوز در صد و جلوگیری از رشد توده ای این گرایش برآمدند و از سوی دیگر خواستند جریان آنرا تحت کنترل خود در آورند. بدین ترتیب در رادیو تبریز و رادیو رضائیه فرجه بیشتری به موسیقی مبنی در آذربایجان داده شد. و قرار شد برنامه های مذهبی و سیاسی و باصطلاح آموزش که سابقاً بفارسی بوده است به آذربای ترتیب شود. بنگاهها صفحه پر کنی امکان یافتد که صفحات موسیقی باکوران ر تهران و تبریز تجدید چاپ کنند و یکی دو سال بعد کتابخانه مطبوعات ادبی باکور اوارد تهران کردند. در واقع با رشد روزیونیسم و احیا، فرهنگ بورژوازی در شوروی دیگر هیچ خصوصیت «خطرناکی» در مطبوعات ادبی آنکشور بهافت نمیشد، تأثیری به جلوگیری از رود آن نداشت. تمام این تحولات و تحولات بیش از زاین را باید رابط بعامل شمال مورد بررسی قرار دارد. هنگامیکه در ایران زیرفشار فاشیست رژیم رضا شاه، مطیعتی آذربایجانی و کرد هرچه سریعتر به کسب شعور ملی ناکنون می آمدند، در آنسویی رود ارس پهلوتاریا بر همراهی حزب کمونیست اتحاد شوروی و با جلب پشتیبانی رهقانان و ملیتی های آزاد شده در کار ساختمان سوسیالیسم بود. این امر نه تنها قشرهای بینرو خلقهای سخروم ایران را بحقانیت و ممکن بود ن آزادی ملی در کار ریاست کشور چند ملیتی معتقد ساخت، همچنین نسبت به نظام -

ماتریالیستی دیالکتیک نویسنده باشد مشاهده نمیشود . قصه های روماننیک مبتدل و تهوع آور، اشعاری تو خالی و "درن" و مقالات تحقیقی در حد استناد ان پیر داشنکده های ادبیات ایران، چنین است محتوای مطبوعاتی ادبیات شوروی . این امر به ارجاع ایران فهماند که برخلاف گذشته باید از تاثیر شمال و ورود مطبوعات شوروی ترسی داشت و بر عکس ادبیات روزیزنیستی میتوانند بخوانند های ایرانی بفهمانند که دیگر دوره قیل و قالهای انقلابی گذشته است و اکنون دوره صلح و عشق و مجالیس انس و موسیقی و جاز است . وقت حکومت "سوسیالیستی با حکومت ارجاع عامل امپریالیسم در نهایت صلح و صفا بر من برداشت و اورا از گمک های بیدریغ اقتصادی و سیاسی و نظامی خوش برخورد ارمی سازد ، وقتی رشید بهبودی چهار بار پشت سر هم با ایران دعوت میشود و لقک وار آهنگهایی درباره روابط دختران و پسران وزن و شوهر های پیر برای بورکراتهای شکم گنده تهران میخواند ، وقتی راد بیو "ستان زحمت کشان جهان "ندادر مید هد که خلقهای سراسر جهان متفرق شوید دیگر نیازی به جنگ انقلابی و خونریزی نیست ، ما امپریالیسم را بتدریج ضمن مسابقه اقتصادی منکوب خواهیم کرد و بلند گوی "حزب پیشروی ایران "از آلمان وزارت کار ایران را متوجه نقائص در طرز عمل اداره کار اصفهان میکند و تقاضا دارد که مقررات بیمه را در حق کارگران فلاں کارخانه هم اجرا کند دیگر کارگران و رنجبران ایران هم باید بفهمند که دوره رهبره همیزیستی گرگ و میش است ( راستی هم آنها تصور نمیکردند باین سرعت راز کار نزد مردم معلوم گردد که میش میش تقabilی است و در واقع ماره گرگ است که بد امن جفت خود لغزیده است ) .

۱۲ مفره ای - خروشجی ها وارد صحنه می شوند  
علک العمل دیگری که گرایش نوین جوانان آذربایجانی بزبان و فرهنگ آذربایجانی ایجاد کرد این بود که اعضای سابق "ابجمع شاعران" "فرقه ای - توده ای" ها خروشجی به تکاپو افتادند تا به نسل جوان حالی کنند که چه نشسته اید ما بتهای شما هستیم مارا پرسنید! آنها تلاش نمودند تا بعنوان نویسندهای از شاعران مارکسیست (!) خود را بخوانندگان قالب کنند. درین بخشی از

شوری آنان را علاقتند نمود . در آن زمان پرولتاریای ما سیار جوان بود و هنوز انقلابیون پرولتاری در میان خلق مایپورش نیافته بودند . نتیجه این شد که آزاد پیوهای ملی با مفهوم بشویسم متارaf گشت . در آن رایجان تعامل به زبان و ادبیات آذربایجان نظر ارجاع و مردم عادی بن اطلاع نشانه گرایش های بشویسم بحساب آمد . در سالهای ۱۳۲۴-۱۵ مردم ، فرقه ای هارا بصرف اینکه روی ترویج زبان آذربایجانی میکردند و زستهای چپا نمای میگرفتند ، بشویک بشویم بحساب من آوردند و یکسال برای مردم ما زمان کوتا بـ تـا اینگونه مسائل را بازشناسند . پس از سلط مجدد ارجاع فشر فرهـ و ملـ دویاره برقرار شد . کتابها و مطبوعات چاپ شده در شرایط حکومت مکراـ هـ را که بطور عدم مبتکی بود از دسته ایانها ، کتابخانه هـا و حقـ خـانـهـا بـیـرونـ کـنـیدـند و آـتشـ زـدـند . ارجاع اختناق زبان آذربایجان را باز باشد بـیـشـترـی دـنـیـالـ کـرـد . در نتیجه باز گرایش بـیـانـ آـذـرـیـ بـاـ گـرـایـشـ کـوـنـیـسـتـیـ باـ هـمـ بـیـشـترـ باـ هـمـ مشـتـهـ شـدـند . اکـنـونـ وضعـ کـمـیـ فـرقـ کـرـهـ است رـخـنـهـ فـرهـنـگـیـ وـ مـطـبـوعـانـ اـزـ شـمـالـ کـهـ یـکـرـوزـ منـشـاـ اـصـلـ وـحـشـتـ اـرجـاعـ بـودـ دـیـگـرـایـ اـرجـاعـ وـحـشـتـنـاـکـ نـیـتـ . بـنـایـ اـینـ درـ حـالـیـکـ درـ خـودـ اـیرـانـ اـمـکـانـ اـنـتـشـارـ عـلـنـیـ اـثـرـیـ بـیـانـ آـذـرـیـ وـجـوـدـ نـدـ اـرـدـیـخـشـ مـطـبـوعـاتـ آـذـرـیـ جـانـ شـورـوـیـ دـرـ اـیرـانـ بـعـانـ مـهـمـیـ بـرـخـورـ نـمـیـکـنـدـ (ـ بـوـیـزـهـ اـینـکـهـ اـینـ مـطـبـوعـاتـ بـخـطـ رـوـسـ هـستـنـدـ کـهـ بـرـایـ تـوـهـ هـایـ اـیرـانـ نـاـ مـانـوسـ اـسـتـ وـ بـهـرـ حـالـ تـنـهاـ مـیـانـ روـشـ فـکـرـانـ پـخـشـ مـیـتـورـ )ـ بـاـ آـغـازـ عـصـرـ خـرـوـشـچـقـیـ حرـکـتـ سـطـحـیـ وـ نـاـسـتـوارـیـکـهـ دـرـ شـورـیـ بـسـوـیـ فـرـهـنـگـ سـوـسـیـالـیـسـتـ آـغـازـ شـدـهـ بـودـ وـ دـرـ جـمـهـورـیـ هـایـ آـسـیـائـوـیـ کـهـ دـرـ آـسـتـانـهـ اـنـقلـابـ ،ـ فـاقـدـ پـرـولـتـارـیـ مـیـازـ وـ کـارـهـایـ گـمـنـیـسـتـ بـودـندـ اـینـ

حرکت باز هم سطحی تر و نقلیه بود — متوقف شد و آثار اد بی چاپ شوروی به چنان حدی از ابتدال رسید که واقعاً رستگاههای سانسور ایران توانستند حد اکثر اعتماد را نسبت به آنها داشته باشند . بعنوان مثال مجله «ماهیانه آذربایجان» که باصطلاح سنگین ترین مجله ادبی آذربایجان شوروی است حتی خیلی بیش از آنکه در ایران عرضه شود در سطحی پائین ترازنیت لترین و توخا — لیترین مجلات ادبی ایران قرار گرفت در این مجله همچو مطلبی کمابخصوصیت خد بورز و ائی را امته باشد نمیتوان یافتو و هیچ اثری که حاکی از دید —

جوانان نیز مدت زمانی این نیرنگ موثر افتاد . اما در واقع سرمايه ایشان از مارکسیسم با سرمایه سیاسی رهبران فرقه در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بکی بود هوار اری از زبان آذری و ریشهای خاص چپ نماید .

یکمال پس از انتشار مجموعه "پاره پاره" توسط بهرنگی پان ترکیست سبک مغزی بنام "فتحی" مجموعه ای از اشعاری که به تقلید از حیدر بابا شهریار سروده شده بود بنام "یاری از حیدر بابا" انتشار داد . بخش مهم در خور توجه این کتاب منظمه ای است از رکن حسین قلی کاتبی فرقه ای - توده ای سابق وکیل رادرگستری کنوی تهران مخلص به جوشنون" . این منظمه خطاب به محمد حسین شهریار است . کاتبی با صحفه سازیهای رمانیک شهریار را تقدیم میکند . شخصیتهای تاریخ سیاسی و ادبی آذری ایجاد را بادید سطحی نامیونالیستی برایش معرفی میکند که بعد از این هرجه مینویسد بزمیان مادری بنویسد . وجایجا طرز تفکر ولایت گراو جهان بینی خروشجنی را با تردستی توی حلق خوانند "میریزد ما ترجمه چند بند از این شعر را می آوریم . در این بند بیت از شعر حیدر بابا بر اساس آشنازی گرگ و میش تفسیر شده است" اگر اشک چشمها غنایتی بکند خوبیزی از بین میرود / دختران و پسران / جوانان و بیضا میهن تو / باین سخن ایمان دارند که / هر آنکه انسان است خنجر بکمر ننمی بندد / در این سخن مفهوم عمیقی است وندای انسانیت به آسمانها رسیده است / این سخن ریشه عداوت را بر انداخته است / شعله محبت در این سخن است / نفعه آشنازی در این سخن است / و این بند درخت از مادر و سرمهین مادری است / جنین است خویشاوندی و چنین است مادر / خون بیگانه هرگز در نم آمیزد / نگاهکه قوئی از فوج خویش جدا میماند / چه کسی غم او را من خورد و پرواپش میدارد؟ / گلوله صیار بر سینه اش نشانه خواهد رفت . . . . منظور از خویشاوندی رابطه ملیت و "همشهریگری" است . در اینجا آشکارا از تمام همشهریهای آذری ایجانی از هر طبقه خواسته مینوکه یکانکی خود را حفظ کنند چون هیچکس غیر از هم ملیتهای خودشان بفکر آنها خواهد بود . اگر از همه یکر جد اشوند تیر صیار بر سینه شان نشانه خواهد رفت . بیگانه (یعنی غیر آذری ایجانی) صیاری است که در کین نشسته تا همشهریها را توا

کند . اما نمیداند که آب روی گانه هرگز بیک جوی نمی رود و خون روی گانه بهم در نخواهد آمیخت این مضمون گندیده نژاد پرستانه و تفرقه جویانه از مغزی استعداد ایک فرصت طلب و سود جوی کبیر و خدمتگزار قضائی سرمایه داران تهران تراویش کرده است . در همان مجموعه "یاری از حیدر بابا" مقاله ای نیز بقلم م. ع. بنام "خصوصیات هنری منظمه حیدر بابا" گنجانده شده است . این شخص نیز از فرقه ای - توده ای هائی است که ولایت پرستان خیل رویش حساب میکند و مغز-تفکر-شیوه شناسند . در این مقاله از بحای اینکه بکوشید علل تاریخی جذب اثری همچون "حیدر بابا را توسط خرد" بوروزاری آذری ایجا دریابد بایشیم این اثر واقعاً ارتقا ارجاع راکه ضمن آن از پرولتاریای انقلابی و هرسنگان خد انشناس" باکینه و نفرت خاص بوروزارهای سنت پرستیار شده است بخاطر زیائی های هنری آن با توصیفات رومانتیک مورد مدح و تحسین چاپلوس انه قرار میدهد و خصلت پیکارچه ایدئولوژیک اثر را بعنوان "بعضی نقصانهای جزئی که بیتوان از آن صرف نظر کرد" قلمداد میکند . جوا این شخصیت ادبی بزرگوار . و دیگر بزرگواران از رده "جوشنون" و "سنهن" این جنین به چاپلوسی از شهریار میرد ازند؟ پاسخ آن روشن است . خلق بعد از شکست خیانت آمیز ۲۱ آذر از فرقه ای ها روی برگرداند و تمام شخصیتهای ادبی فرقه نیز بسرعت از پاده افراحت شدند . این شخصیتهای تسلیم طلب جنون و سود جو سالها از هرگونه کوشش برای ایجاد رابطه با مردم خود را از کردند . فقط در آغاز سالهای ۱۳۴۰ و گسترش موجون از گراش بفرهنگ ملی در آذر . با ایجان بود کمبه تکاپو افتادند تا بهر وسیله خود را به جوانان نزدیک گندند . شهریار مناسبترین سنگری بود که میشد پشت آن موضع گرفت . اولاً شهریار پرستی بهیچوجه کنگلاوی پلیس را جلب نمیکرد . ثانیا اینان با استفاده از محبوبیتی که شهریار را بین گروه کنیزی از روش‌نگران خرد بوروزاری آذری ایجان کسب کرده بود میتوانستند با سینه زدن در پیشتر سر او برای خود نیز سرمایه‌ای از محبوبیت دست و پا کنند و بدین وسیله گراش و فرهنگ ملو را : در جوانان به ولایت گرافی ضد انقلابی و احساسات همزیستی طلبانه خروشچنی تبدیل کنند و آنان را با ادبیات رویزیونیستی و بوروزاری معاصر آذری ایجان شوروی سرگرم نگاه

دارند . در سالهای بعد رایه شهربار پرستی وسعت بیشتری گرفت . رایاکو که همواره شهربار بعنوان شاعر ملی آذربایجان حنبوی مورد تجلیل قرار گرفته بود — ارگانها تبلیغی کوشش‌های تازه‌ای را آغاز کردند . رادیوآکو خبردار که مجموعه "یادی از حیدریا" در آن شهر چاپ و منتشر شده است .

چندی بعد برای شهربار شب تعریغیابی برگزار گردند و شعری از محمد راحیم جطاب به شهربار منتشر شد که خود گناب سرشار از لجن ولايت پرستی و قورباغه های خروشچفیسم بود . گویا این لجن نامه را که ضمن آن شهربار به باکو دعوت شده بود آقایان شهربار پرستان به تبریز حضور استاد شهربار بزرگ بودند پیشون

حضرت استاد هم بلافضله پاسخ براشک و آهی صادر فرمودند . علاوه براین آقای "سهند" همکه زیلامعرفی خواهند شد برای اینکه از قاله عقب نمانند .

منضویه‌ای خطاب به شهربار ایضاً محتوی همان کتابتها بخلافه مقداری چاشنی های خاص از قبیل چپ نمایی سروند . خروشچف های ولایت گرای دوسوی ارس در شهربار پرستی مسابقه گذاشته بودند . در سال ۱۳۴۴ ب.ق. سهند

ایضاً عضو سابق "انجمن شاعران" و عضو سابق "حزب پیشرو" و سرمایه دار فعلی (صاحب کارخانه تریکوپافی در تهران) کتاب سازمین سوزی (آوای سازمن) را به چاپ دارد . او در این کتاب سه استان از داستان های حماسی "درده—

قرور" را (که در ابتدای مقاله بدای اشاره کردیم) برگشتنظم کشیده است .. آقای روشن (فرزانه) مقدمه فاضلانه و فضل فروشانه ای براین کتاب نوشته اند تا فلسفه بافی های شاعر را در رباره انسان مجرد و حقیقت مجرد بفرنچ تر و فیلسوفانه تر جلوه دهد . در این اثر صحبت از "انسانهای اصیل" است که در آغاز

کوهستانها و دشت‌ها و در قبیله و روستا "پریزیای حقیقت ناهرا می‌جستند" و شاعریادیان خیال را برآورانشته بدیگران احسان و ذکای "این انسان زده است و مقدمه نویس میخواهد پرستش شاعر را از این انسان بعنوان پنهان برداشت

ماتریالیستی بخواهد . آقای سهند درین منظمه دیگرشن آنقدر بیرای این انسان اصیل و وزیریه اند ام کوهستانها که حالا در خیابانهای تهران پرنتال می‌روندند

اظهار همدردی کرده است که خواننده ناوارد به هیچ وجه قبول خواهد کرد که خود ایشان همین انسانها اصیل را در کارگاههای تنگ ؟ تاریکشان چطور بیرحمانه

استئمار می‌فرمایند . چنین است کارنامه فرقه ای — توده ای های خروشچفی که در شرایط رشد گرایش فرهنگ آذربایجان در صحنه ادبیات آذربایجانی گردآوری سپاهه تاخت و تاز پیدا اخته اند . این حرکات در زهن دوسته اران فرهنگ ملی آذربایجان که اغلب از روش‌گذاران و تحصیلکاران خرد و بورژوا بودند تاثیر بدی گذاشت . در واقع در آغاز دهه ۱۳۴۰ همزمان با پیدایش جنبش فکری نویسن در ایران انعکاس واقعیت ستم ملی در زهن جوانان آذربایجانی شدت و روشتو، بسی سابقه ای یافت . آنان برای رسیدن بشناخت و قیقیاری از مساله ملی نیازمند آن بودند که با فرهنگ ملی و بطور عمدی با زبان، ادبیات و موسیقی ملی خود آشنا شوند . ارجاع سالهای سال با فریاد گوش خراشش بیهوده کوشیده بود ثابت کرد که فرهنگ و زبان مردم آذربایجان اصیل نیست و تحمیلی است . بنابراین باید آنرا هر چه زود تر پیشنه کن کرد . با قبول این امر آذربایجانی ناچار است خود را همچون عضو ناقص و معیوبی تصویر کند و سمت واختناق کوئی را دا او طلبانه بیندید . علاوه بر رژیم ارتجاعی نویسنده‌گان و شاعران مملکت هم (از صادر گردایت و پروپریتی اعتمادی گرفته تا به آذین و اخوان ثالث) که با سکوت حرب براین ستم ملی صحه گذارد بودند همچنین تمام صرفه اران مصدق اعمان سازمانهای جبهه ملی و نویسنده‌گان و شخصیت‌های مختلف و منفرد با حرف و عمل خود شریک جرم ارجاع بودند . جوانان آذربایجانی در کجا میتوانستند پناهگاهی بجوینند؟ قبل از همه در خاطره نهضت دمکراتیک ۱۳۲۵-۱۳۲۶ . البته حزب تسوده نیز حقایقی ملیت‌هارا برسمیت می‌شناخت و پیک ایران روزانه برنامه بینان آذربایجان را داشت . اما این حزب بنا بخلصت تسلیم طلبانه خود نه میخواست الهام بخش آنان باشد . بعلاوه این گروه جوانان آذربایجان راه تحول فکری خود بودند . هنوز از سیاست چیز زیادی نمیدانستند و خلاصه با در نظر گرفته تمام شرایط بیهوده است اگر فکر کنیم این جنبش فرهنگی را می‌شند بسهولت و بسرعت جنبش سیاسی ، آنهم زیر پرچم حزبی چون حزب توده تبدیل کرد . خاطره نهضت دمکراتیک آذربایجان بیش از هر چیز برای آنان خیال انگیزو رویائی بود . این امر باضافه گرایش ضعیف و میهمی که کم نسبت به سیاست (بنحو قشری و زهنجی نسبت به مارکسیسم) پیدامیکرند سبب می‌شند که تراز شهای زهنجی نویسنده‌گان بازمانده فرقه نویسن

گانی که از نظر آنان هم آذربایجان گرآبودند و هم مارکسیست بیش از هرجیز آنان را بخود جلب کند. هنگامیکه این نویسنده‌گان به ستایش کوهها و روپهای شهرها و انسانهای اصیل و نجیب سر زمین مادری و گذشته افتخار آمیز آن و شاعران آذربایجانی نویسنده‌ها صریح خبر میدهند، بساحر و فال بینی میانستند که از دلء شق خبر میدهند و از مشوق داستانها میسرایند.

بدین ترتیب نویسنده‌گان توانستند بخش عده‌های جوانان علاقمند بفرهنگ آذربایجان بدرجات مختلف بخود جلب کنند. در آن زمان (نحویان سالهاره ۱۳۴۰) هنوز آذربایجان سوروی و ادبیات آن که بتراکتی وارد ایران نیشد جذبه فراوانی داشت. باگذشت زمان هرچه ماهیت رویزیونیسم آشکارتر نیشد و پروسه تحولات فکری در ایران هرچه شد بیشتریافت بهمان نسبت محفلهای جوانان ولاست. گرا بیشتر در معرض تجزیه قرار گرفت. امروز هر چند از بعد اد جوانانی که اینگونه

ولاپتگرانی را صادقانه مترقب (و حق مارکسیستی) میدانند همواره کاسته میشود (و مشت ناچیزیان ترکیستها و لافزنان بورژوازی رویزیونیست ولاپتگران را در خور هیچ توجه نمیکنند) ولی ما هنوز با در مرحله روپرتو هستیم: اولاً وجود جنبه‌هایی از گرایش ولاپتی در نزد روشنفکران و کارگران هوادار مارکسیسم.

مثلاً بعضی‌ها عضوهای خود را بیشتر و مستعد ارزند تا دیگران را و خیال میکنند که فقط در لاپت خودشان است که میتوانند بکار سیاسی ببرند ارزند. در نتیجه نسبت بکار در سایر نواحی بیعلائقی نشان میدهند یا اینکه به همشهرهای اعتماد بی دلیل دارند و در برابر توده‌های دیگر استانها سرشار از بن اعتمادی و نخوت اند. بیشک اینگونه گرایشها برآزند کسی که خود را مارکسیست میشمارد نیست. ثانیاً وجود مبالغه می‌برای توده‌های آذربایجانی و بوجیه توده‌های آذربایجان ناگن آذربایجان. اینان از ارتعاع شوینیستی رنج می‌برند و توسط نماینده‌گان ارتعاع و عنصر ناگاهه ملیت مسلط تحقیر میشوند. میکروب ولاپتگرانی (ندرتایان ترکیسم) در چنین شرایطی میتواند رشد کند. استالین و ماوشته دون رهنمودهای بسیار گرانبهایی برای حل مبالغه می‌ارائه داردند. آنها بما آمخته‌اند که شوینیست ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیت‌های تحت سلطه دو جنبه تضاد واحدی را تشکیل می‌دهند. تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای

انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد برآید و هردو جنبه آن را مقابلاً نابود سازد. محو ناسیونالیسم افراطی هر مایت بطور عمد بعده پرولتاریایی همان طلت است.

ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملتهای ایرانی و با توضیح و در عمل اثبات خواهیم کرد که اولاً بدون وحدت انقلابی پرولتاری در مقیا سکشوری پیروزی بر شمعن طبقات ممکن نیست. ثانیاً هیچیک از ملتهای برتر نیستند و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتعاع میتوانند واید زیر پرچم پرولتاریامتحن شوند. این امری استعینی. عزیزه طبقات اینرا به تمام طبقات ستدیده ملتها می‌آموزد و ما باید جریان آنرا تسريع کنیم. ما مسلم هرگونه گرایش‌مخابیریا و وحدت پرولتاریا و وحدت خلق را نابود خواهیم ساخت.

پرخراش روشنیستار یگانگی انقلابی پرولتاریاست

### جهان

شکوفه‌ان بار جنبش مارکسیستی پرولتاریای ایران  
نمایند بار امپریالیسم و سکه‌ای ایرانیش مرگ  
بر شوینیست فارس  
نشستگی بر ولاپتگرانی  
بیروز بار جنبش آزادی بخش مردم ایران.

## آقای پان و احوالاتش

هرگز نزار باعث هیچ افتخار نمی‌ست  
این افتخارهاست نزار آفریده است  
”مفتون“

دروان نزار برتر، زبان برتر، مذهب و مرام برتر و ... برای ابد سپری شده است.

پان‌ها هرگز قادر نیستند که از کار ممل آسیاب بکشانند.  
اویا بعد از گذشتن بیست سال هنوز نتوانسته است خاطره ننگین فاشیسم را از زهن خود پاک کند و هنوز گاه وسیگاه نفرت‌خود را بصورت رمان‌ها نمایش‌ها و فیلم‌ها نسبت به درنده خوتنین برتری جویان تاریخ ابراز میدارد. با وجود این همه میدانند که امیریالیسم اروپائی دیگر هرگز نخواهد توانست عروسک‌های تازه‌ای از نوع هیتلر را بروی صحنه بیاورد. جوانان اروپائی دیگر هیچ‌گاه این ننگ را نخواهند پذیرفت. اما اگر تسلط مجدد فاشیسم بر اویا رویائی بیش نباشد. هنوز در اینطرف دنیا سوداگرانی هستند که خلیل مایلند تخم فاشیسم و پروفاشیسم (\*\*) در زهن نوجوانان پرشور و پر انرژی آسیا و آفریقا پراکنده شود. این جوانها تا چشم باز می‌کنند، خود را اسیر محرومیت‌های فراوان می‌بندند و کم که بزرگتر می‌شوند با حقایق تلخی آشنائی می‌بندند مثلاً در مورد عقب‌ماندگی عدم رشد استعمار و ...

و آقای پان (\*\*) دریک چنین گیر و داری نبوت خود را ظاهر می‌کند "هم می‌بین گرامی! "نیاخاک" ما روزی از دریایی مشرق تا دریایی غرب ادامه داشته است. و نیاکان ما برای تاریب اسرای ملل مغلوب نازیانه‌های از جرم کرکان می‌ساخته‌اند. هم می‌بین گرامی حالت چشمان و بینی تو نشان میدهند که صد درصد از نزار پاک نیاکان هستی زیرا بینی توعینا شبیه بینی بنیانگذار امپرا- توری ماست. برخیز با ما همداستان شوتا ملل پست را که خوزستان و فرهنگ پلید خود را بر "نیاخاک" متحمیل کرده‌اند و جلوی رشد نزار پاک مارا گرفته و مسئول تمام بد بختی‌ها ماستند از صفعه روزگار پاک کیم" .....

زیرا بلاشک نویی هم باشد نوبت ماست که حق توحش بگیریم استعمار کنیم و صاحب نزار برتر زبان مذهب برتر و پیشوای برتر باشیم. بدین ترتیب عقد مهاجرت را که تا دیروز جنبه فردی داشت می‌خواهد. "ملی" کنند.  
آقای پان "همیشه قبل از هر چیز فکر" تجدید عهد باستان "را بین می‌کشد. اما نه واقعیات تاریخی و جنبه‌های انسانی را. بلکه راستان قدریها را تسلط چماداران خود را بر قبایل دیگر مطرح می‌کند. برای آقای پان وجود حافظها، این سیناها، باستورها، ویکتور هوگوها و بتهوون‌ها چیز مهمی نیست. فقط تایید برای اثبات "بنوی ذاتی" قوم خود از جنین کسانی نامبرده همچنین از کشتارهای دستجمعی و چیاولگری نسبت به ملل تحت اسارت و طبقاً رنجیده توسط عمال امپراتوران قوم برتر ( مثل کشتار هواران مزدک ) یعنوا گوئتمالی یاغیان و "سرکوئی دشمنان" یاد می‌شود. امروز "پانهای آناتولی" و همچنین یونان بر سر ماله قبرس فریاد آزادی و تساوی حقوقشان گوش فلک را کریکند و هر کام بفکر "آزاد کردن" برداران خود هستند. حال آنکه از نظر همین آقایان رفتاریکه طی قرون و اعصار در امپراتوریهای یونان و عثمانی بالمل مغلوب و کوچک شده است، برق و عار لانه بوده است. آری این سائل مهم نیستند مساله مهم مثلاً برای "پانهای ایرانی" اینست که خشایارشا در هجوم به یونان ( که میلیونها نفر از قبایل وحشی و نیمه وحشی را علیه یونان تجهیز کرده بود ) چند با دریارا شلاق زد و حسن شلاق او برسم آرین‌های اصلی از چرم کرگدن بوده است ویا چرم گاو. همینطور برای پانهای رومی "این مطلب مهم است که بد اند روم در عهد کدامیک از امپراتوری خود ملل شرق و غرب را بهتر به زنجیر کشیده است.

و گزنه میراث حافظها و ابن سیناها، راوینجی‌ها و بتهوون‌ها و تسوایک‌های پان هرگز قابل بهر برداری نخواهد بود چون ارزشلیات حافظ بهیچ وجه اند پیشه برتری "آرین‌های ایرانی" بر نمایند و ابن سینا و ذکریای رازی چیزی برای منکوب ساختن ملل پست‌غیر ایرانی اختراع نکرده اند استیفن تسوایک ملت خود را بسیار دوست میداشت و سالها برای اعتلای مدنیت و فرهنگ این ملت کوشیده بود. اما معتقد نبود که ملت اوخمیره ای برتر از سایر انسانها داشته باشد

و فاشیستهای وطنش را مجاز نمیانست که سایر ملت‌ها را اسیر کند . ناشر او بحدی بو- که با همسرین رفتند و در دیار غربت انتشار کردند . شوونیست‌ها و پرو فاشیست‌ها ضد مذهب تشریف دارند . اماهه از جمیعت این که ماتریالیست باشند . خیر بلکه ایده آلیست تراز پاپ هم هستند؛ علمیست مخالفت اینان با مذهب اینست که اولاً جاز به عقاید مذهبی مانع از آن میشود که معتقد‌بین به مذهب حرفهای آقای پان را گوش کند . ثانیاً آنچه مسیحیت یا اسلام طی قرون متعدد تعلیم داده است، بهبیج وجه با حرفهای برتری جویا تنگ بین سازگار نمی‌ست و حرفهای آقای پان در این مورد کاملاً بازگشت به در و زان کینه‌های قبیله‌ای و نوعی ارتیاع محسوب میشود . چرا که پانهای اینطرف کسوه یک چیز میگویند و پانها "آنطرف کوه چیز ریگر، هر کدام فریاد برتری ایل خود را سرمید هد و بدینسان زمین گنجایش بینی از یک "پان " را ندارد . هرگز، و پان " لااقل بر یک قاره نمی‌گنجند . در صورتیکه از نظر جهان بینی اسلام یا ناسیونالیست‌ها متفرق قرن بیستم ملل و قبایل درویش‌های هستند که بر عرصه خاک بخوبی می‌گنجند . زیرا هیچ یک را ادعای برتری نمیست بلکه همگی میخواهند رهبریاط مساوی و برابر، برابر رواز رکار یک‌یگر زندگی کنند . بدینسان شوونیست‌ها و پرو فاشیست‌ها هرگز قادر نمی‌ستند یک شوری عمومی در مسائل مربوط به تاریخ داشته باشند . از نظر پانهای ایرانی خشایارشا یک پیغمبر بسود در حالیکه اسكندر "گجسته" و ملعون شمرده میشود . از نظر پانهای یونانی هم درست بر عکس . در صورتیکه از نظر انسانهای روشن بین قرن بیستم، تمام فاتحین جهان را باید با یک معیار سنجید : فکر تسلط بر ملل دیگر همیشه ناپسند بوده است و دفاع در مقابل مهاجم یک عمل شریف و نجیب . پس جهانگشایان هرگز در خورستایش نمی‌ستند . خواه متعلق به قبیله ما بوده باشند و خواه قبایل دیگر . باری پان عربیست‌ها پان ایرانیست‌ها و پان تورکیست‌ها و پانهای دیگر از این قبیل هرگز قادر نمی‌ستند، گرھی از کار ملل آسیائی بگشایند . اینان سنگریزه - هایی هستند بر مسیر گرد و نه تاریخ و عروض کهایی هستند که خیمه شب بازان روز - گار در بعضی شرایط مساعد روی صحنه می‌آورند . حال آنکه تاریخ نه برخیمه شب بازان ابقا خواهد کرد و نه بر عروسک هایشان . اما در ایران متأسفانه

مقاله تنهایه "پانهای رسمی" ختم نمیشود بلکه بقایای انواع از شوونیست‌ها . سیونالیسم افراطی مسخ شده، در بسیاری از شئون اجتماعی ما اثرگذاشته است بخصوص در فرهنگ این اثر، باز است . در کتابهای رسمی ما به عرب سوسمار خوار "اشارة میشود و در واقع باید گفت قسمتی از هموطنان ما از سوسمار خوار اند همینطور مطالب کتب درسی ما در مورد سایر ولایات هم اغلب بر اساس طرز فکر های قوق الذکر است . این موضوع به دلک های بیسواری مثل ابراهیم صفائی نام امکان میدهد که بیایند و مثلاً ستارخان را انکار کنند ( به مقاله یکه آقای بیت الله جمالی در مهد آزادی در همین زمینه نوشته بودند مراجعه کنید )

(\*) پرو : هواخواه

(\*\*) پان : در لغت بمعنی همه می‌باشد که در مورد اسم بعضی از مکتبهای سیاسی فلسفی بصورت پیشوند بکار رفته است . پان اسلامیسم "هم از همین نوع اسمی است که مرحوم دهخدا در لغت نامه اش مقابل آن چنین نوشته . عقیده اتحاد اسلامی که سیاست‌دان اروپا سالهای دراز با کمک بی مفهوم اروپا را ترسانیده و بنام رفع آن انواع ظلمها و تعدیها و تجاوزات غاصبانه را در شرق مرتکب شدند .

خویشن نقش دیو میکردند  
پس زیبیش غریبو میکردند .

میگفت بچه را نباید زد و تو، شما دو تا و دو تا شماها چه کسی را میخواهید  
گول بزنید با این تکیه احتمالانه تان روی "سرگرد اتنی" صمد و آن ترهات دیگر .  
و باید حقیقت را که هست گفت، نه این که این خوش اخلاقیهای آخوند بازی ،  
باس به بچه فهماند که تو مملکت بچه هایی هستند که نون پنیر ماه و سال نمی  
بینند ، و چشمای عزیزش زیر عینک برق میزد ، من سلام خوش را می شنیدم .  
پراز کینه و بنی تردید بعناید که فقط مبلغ محبت و نوعد وست و قناعت و توضیع  
از نوع اخلاق مسیحیت بود " به هر آنچه و به هر که ضد بشری و غیر انسانی و ساد  
راه تکامل جامعه است باید کنیه ورزید .  
منظورم اینست که پیش از کرد و بود ، و منظور اینست که درست زندگی کرده بسود ،  
و منظورم این است که خاک بر سر تو وظیفه خوار ، عامل سکوت و عمله مساخان .  
صد بیشتر حرفها یعنی را برای بچه ها زد ، و درست فهمیده بود که اگر جایی بسود  
که آدم قبایش را آویزان کند: جایی که از چراغ دلی آنجاست، چیزهایی که باقی  
ماند ، همانها هستند .  
میروم سراغ میراث برای دوباره خوانی ، و خلوت کردن با صمد .

\* \* \*

نفرت دستمایه‌ی همه‌ی قصه‌های صمد است نفرت به شقی ، نفرتی مشروع و با  
پسته ، زیباترین نفرت . اولدوز و یاشار هر دو بقدر فرزندان انبیا " معصومند ،  
پدر و مادر اولدوز اما ، جانب " بد " را تشکیل داده اند . خوبی و بدی بستر  
اصلی داستان است .  
زن بابا چهره‌ی ابدی زن بد و نمود از تهاجم و تجاوز و پلیدی است و دشمن  
خوبترین نفرت معصومانه‌ی یاشار اولدوز متوجه او آنقدر بحق است که دشوار توجه  
را جلب میکند . عروسک سخنگو ما آنکه بعد از اولدوز و کلاهها پدید آمده است از  
نظر و قایعه داستان برآن مقدم می باشد . جدال نیکی و پلیدی و تفاوتی که میان  
آنها خود می شماید بر مبنای ارزشهای جدید است . تجاوز و ستم " بعد " ....  
پاکی و پافشاری .. " نیک " معیار افتراق آنها را بنیادی بشری است که  
از واقعیت زندگی در جهان بیداد مایه میگیرد .  
گاه اولدوز نخستین قربانی تهاجم " بد " است و تلح شدن گوشت او زیر دندان

## جانبدار و نه سرگردان

اینکه یکتای زمانه‌ای من بود ، اینکه یکتای زمانه‌ی من با آبهای آزاد رفت اینکه  
صمد بچه‌ی خوب و نازین و شجاعی بود ، اینکه یگانه‌های در وران را غ میگزند  
ارند و میروند ، اینکه یگانه‌های در وران زندگیشان سرشار و پر معنی است .  
اینکه یگانگان زمان سخت من ، بدنبال باور داشتهای بشر و سلطانه شان سخت  
تکاپو میگزند ، اینکه در زمانه‌ی من تکاپوشان تنها دلگرمی ماست و آن‌ها فراتر  
از حد قدیم شهید سر در کفن ، تایای جان برای عصمت پاreshari و حیثیت  
آدم ، آدم رهقانی ، آدم گرسنگی و آدم مظلوم میگزند ، اینکه یگانگان زمان  
دل پرخونی از روش نظرکران پرمدعای گذده دماغ کافه نشین فلسفه باف را غنکی  
لافز دارند و در ایمانشان اما — هم چنان استوار میمانند ، علیغم تمام خسون  
چگریها این که آدم یکتای عهد من ، آدمیست جنگجو و سنت‌شکن و سخت‌کوش و  
اینکه صمد اینطور آدمی بود ، و اندیشه مشخصی داشت در بر ایه انسان و شفتشی  
داشت عظیم بچه‌ها ، بچه‌های دهقان و فقیر و ولگرد ، واپنکه الفتی داشت  
با لباس و صله دار و سر آشتن ناپذیری با اتوبیل های لوکس و بابانه‌های بچه  
های تیپیش‌مامان و بابیع الدن و فاصله های خونین طبقاتی ، چیزهاییست که  
هر کس کتاب صمد را بخواند و صمد را دیده باشد میداند دشوار است اما  
که نگذارم بنان و نوا رسیده‌ها و مرد و خورهای مواجب خوار چهره‌های مسخر  
شده ای از او بسازند . تو کمیده این آدمی مثل صمد هرگز سرگردان نیسته  
تو می‌میده این چنین بشریتی هرگز " اگری " نیست ، با آن قری که توی کمرت بی‌اوری ،  
برو جهنم شود . د و نفرتیان دست بدست هم را ده اید که در مقابل کد ام واقعیت  
تا علم کنید ؟

صمد با لمحه اش میگفت من پید اکرم ، تو همان دید اربود و آخرين " توباید  
دنبال سوزه تو مردم بگردی ، تورهاتی ها ، بچه‌های دلگرد و فقیر .  
میگفت ، اگر میخوای داستان بنویسی برای بچه‌ها باید مواطن باشی دنیای  
قتنگ الکی بر ایشان نسازی ."

زن بابا اولین آثار ظهور پدیده هاییست که منجر به شکست مطلق زن بابا و پیروزی نیکی میشود . نیکی در دنیای سلطبدی تنهای است ، مثل هر وقت دیگر در زمانه‌ی ما ، چیزی نیروهای سیاه بدی ، آغاز می‌شیست است .

تنهایی اولدوز راعرسک با تکاملش می‌شکد . عروسکها حرف نمی‌زنند مگرچه آنقدر نیک باشند که اولدوز بود .

دنیای عروسکهای زیباترین دنیای تخیل است امانه کاملترین ، اینجا هم چیز - هائی مثل خود پسندی وجود دارد ، اما در سلطنت زیبائی ، طاووس خود بین زیون ابدیست . مهریانی نسیع است که در همه‌ی دلها من وزد ، کرم شبتاب در جامعه‌ی جنگلی عروسکهای سخنگو با همه‌ی حقارنش چهره‌ی پسرمعنا می‌باشد . امکان برایش ، یعنی هست موجود یست بشری یاشار و اولدوز اینجا پذیرفته شده است .

غروسک گفت سلام کرم شبتاب ، کجا من خواهی بروی ؟

کرم شبتاب گفت راشتم توی تاریکی جنگلی من گشتم که صدای شما را شنید . همچنان که خود گفتم من یک کم روشنایی دارم ، چرا پیش آنها نروم ؟ و خرگوش بسادگی تایید می‌کند : " هرنوری هر چقدر هم ناچیز باشد ، بالاخره روشنایی است . " و نتیجه قبل گرفته شده است که پس بایک گل هم بهار میشود ، قرار سیست در دنیا ماهتابی عروسکها فرصتی برای خود پسندی طاووس باشد . پیروزی ، بهره‌حال از آن کرم شبتاب است . تلاش او برای روشن کردن جنگل بیهوده نیست . ترس و تنگ نظری زن بابا ، باهمه‌ی زیان بخشی ، موجب میشود که اولدوز یکسره بدنیای واقعیت برگرد ، عروسک سخنگو را زن بابا از بین میبرد ، و اولدوز در دنیای تیره و محکومش ، اندیشه‌ی پاک مقاومت در سر من پروراند ، تا از فرصتی پدید آید ، اولدوز نمی‌تواند نومید شود چرا که ، بیدار همچنان بر جای خوینش نشسته است و آدم تا هنگام که زخم میخوند سوزش رانی تواند که از یاد برد ، کینه همچنان باقی است تانه کلاغی که از مرگ نمی‌ترسد با جراحت پنجاه ساله اش فرابرسد ، زمان غلیله‌ی وقت زن بابا رو بپایانست .

اولدوز با یاشار دیدار می‌کند و بکمل کلاغهانقهه میشند ، کلاغها تنها درین قصه اند که تصویری دوست راشتنی یافته اند ، چرا که لباسدان از همه‌ی پرندگان

چرکتر است و از همه بیشتر مغضوبند ، بهرنگ جانب شاهیازهارا نگرفته است زن بابا نه کلاغ را اعدام می‌کند و آقاکلاعه در زندان می‌ماند و این ، امام‌راهم آوردن موجبات خشم کلاغان است .

روزهای پرشانی و نگرانی و گرسنگی و ترس ، روزان همیشه‌ی فرودستان فرامیسرد نیکی‌ها موقتاً شکست خورد ، اند زن بابا " اعدام " من کند و " زندان " بسایك چنین حریقی با محبت و ادب و لباس تعیز پوشیدن نمی‌شود مقابله کرد . یاشار قهرمان معصوم دست بقتل مگ نگهبان میزند ، بد ون اینکه هرگز از سک کشش لذتی کسب کرده باشد ، گناه وقتی است که ضرورت وجود نداشته باشد . آنها حتی مرگ زندان را قصاص نمی‌گیرند . کشتن " حق " شان بود . چه کسی زبان کلاغها را بلد است ؟

آنها باز میگردند ، هیچ چیز نه سید قلی جن گیر و نه دعا و خدعاً جلد ارشیان نیست . اولدوز و یاشار پرواز می‌کنند و بسرزمین کلاغها میگیرند ، آنجا زن بابا خبری نیست ، اندیک دروان بید ادر سرآمد است زن بابا اکون فقط میتواند توی سر خود ش بزند . خاطره‌ی مرگ دوستان اما ، آنجا هاست ، تازه اول کارت . پستانکهارا دور بیند ازید بیار دوستان شهید و ناکام ! خشم همچنان یاقيست تانوبت به پسرک لیو فروش می‌رسد .

او ، انسان پیروزیست که زهر کینه هایش را بر سر ارباب قالی باف چکانده است . دنیای اغلب قصه های بهرنگ همچنان دنیای درگیری ، دنیای جدال گریه های روی دیوار ، گریه های در سطوح مختلف از حقانیت باقی می‌ماند .

عشق ناممکن قوچ علی چوپانزاد به دختر پادشاه اگرچه فاقد دندان قروچه و سخت روی قصه های دیگرست ، اما چندان از تلخی نفرتی وقیق تر خالی نمی‌باشد . دختر پادشاه صاحب سیلیونها عروسک و الک دولک طلایی - که بر سر ساختن آن زرگری که برای دختر نوزاد خود گوشواره می‌ساخت ، کشته شده است مورد عشق قوچ علی قرار میگیرد .

بنظر قوچ علی " هیچ عیب و علتی " دراین کار نیست . او برایش تنها محبت مطر است و هرگز نمی‌اندیشد ، نه به جلادان ، و نه به شوکت پادشاهی ، بشتیان هوس و خود پسند بیهای دختر اما همانهاست . که قوچ علی از آنها فارغ است جلادان

و وظلا که هرگز قدرت جز آنان پشتونه ای نشناخته است، تنها "افسانه" محبت است که سر سرکش دختر را رام میکند، افسانه ای نه از نوع محبت‌های بیماری‌سیست و هند وئیسم گاندی. تلاش هفت گانه برادرانیست که میکوشند بیاری دستهای هنرمندان به هفت دختر عموی زیبا برسند. مگر نه اینست که ارزش آدم من جزیا دستهایش نیست.

آنها "روزها آهنگی میکردند و شبها مخفیانه در زیر زمین شمشیر می‌ساختند پادشاه اسلحه سازی را قدغن کردند. اما مردم شهر شمشیر لازم نداشتند شیبی که آنهاستند ان سخت سر نوشت را من شکافتند تنها وظیفه شمشیر سازیست که من تواند بهانه‌ی فسخ عزیمت عجولانه شدن شود و همین موجب میگردند که فاجعه، در انسانی ترین شکل بظهور بیرونند، هستان را من مانند زمستان سختی که تخم لاله‌ها را میکند و تنها یک لاله میماند که اگر خونش را ایشارنکند، دیگر هیچ لاله درای تپه نخواهد ماند که راهنمای هفت برادر ران شود و هم اوست، نخستین قربانی محبت، عروس کوچکترین برادر، مردم باید لاله را بعد از اینها همپیشند. لاله‌ی زیبای لاغر این نسل لاله‌ها میشود، قربانی هفت خواهر و هفت برادر و خاک این دیگر نه فاجعه که فراتر از حمام‌هاست در تغزی ترسین شکل موقیت کامل وقتی نسبیت قوچ‌علی میشود که دختر پادشاه دست از آلودگی موقعیت و مقام میشهد و بهمراهی قوچ‌علی بسود، "پائین" تراها، پاک‌ترها و محبت دارترها پرواز میکند. قهرمان این تحول، لاله‌ی کوهی است که خونش را بخاک بخشید. وقتی هم، نوبت بد دختر پادشاه میرسد که عاشق کجل‌کفتر باز فقیری میشود که در پانزده کفتر، یک بز و سوت زدن قشنگی دارد. فقر آن جنبه شریف زندگی است که از دستبر نامردی و دروز و لک مصون ماند مسادگی و زیائی رفق نیگانه بی چیزی ایست و عشق دختر پادشاه بدین خاطر جذاب است که از خانه پدر می‌گریزد و دستیار پشم رسی ننهی کجل میشود. کجل اینبار مجهز ببنی‌مدن ترسین قوای نیکی هاست. بزی که گلوله می‌سازد و کبوترهایی که آنها را بهدف می‌نشانند زمان پیروزی "نیک" است و برانه‌های کشتار وزر و زیور از بنیاد می‌لرزند.

حاج علی کارخانه دارد، کاخانه دارها، شاه و زیر بیهوده میکوشند تا با کجل کفترباز را فتد خطر او، بیشتر خطر دانایی و آکاهی است و خطر هم‌ستگی کجل هرچه از خانه‌ی اعیان میدزد برقا میدهد، و این سنت فقراست. کجل استدلال میکند، "خوب"

کچل جان حالا حساب کن بین مال حاج علی برایت حلال است یانه. حاج علی پول هارا از کجا می‌ورد؟ از کارخانه هایش، خودش کار میکند نه اودست بسیاه و سفید نمیزند او فقط منفعت کارخانه‌ها را میگیرد و خوش میگذراند.

پس کی کار میکند و منفعت میدهد کیل جان؟ مخت را خوب بکار بیند ازه یه کچیزی ازت من پرسم درست جواب بد. بگو بینم اگر آدمها کار نکنند کارخانه چطور میشود؟ جواب، تعطیل میشود سؤوال، آن وقت کارخانه باز هم منفعت میدهد؟ جواب؛ البته که نه، نتیجه بین، کچل جان، از این سؤوال و جواب، چنین نتیجه‌میگیریم که کارگرها کار میکنند اما همه منفعتش را حاج علی برهمید ارد و فقط یعنی بخود آنها میدهد. پس حالا که ثروت حاجی علی مال خودش نیست...". نیروی کجل، نیروی تجمع کبوتران و بزم است در قبال حاج علی و پادشاه، اما از شکم قصر پادشاه، کمی جدا میشود و بکجل من پیوند، "حالدار کنار قصر پادشاه خانه‌ی کجل هم هست، عوامل مجہول، نیروهای جانیده رستیزند که سر نوشت حقیقت را تعیین میکنند، راه در ازی تا ماهی سیاه کوچولو در پیش رانند که تبدیل بنیروهای ذاتی و روشن آدم می‌گردند.

افسانه‌های آذربایجان که صمد با آقای بهروز دهقانی با هم آن را گرد آورده اند مشخص تمام مباحثی است که کارهای صمد را در بر میگیرد. پری قهرمان دختر حاجی صیاد آوارگی را من پذیرد و تن به تسلیم نمی‌آید. در این راه حتی از خون را فرزندش میگذرد، وزیر و ملا عاقبت رسوا و هلاک میگردد.

کار، در "پدر هفت دختر و پدر هفت پسر" و "قصه‌ی آه" رستگاری آرمنی را موجب میشود. این داستانها بسیار یاد آورند هزار و یکش هستند. آری - بودی پیغمد وزن ساده ای هستند که نادانی بخاک سیاه می‌نشانندشان دنیای بورزوها و لکل بازها، اینجا برسوای نشان را داده میشود. آدم در این داستانها با عربات‌ترین چهره‌های خصالش خویش را باز می‌شناسد، مادر "آلتمیتوپ" در دنیای تهدید آمیزی زیست میکند که درستان ترسش بوجود آورده و سرانجام خود قربانی کرده های خویش می‌شود، آلتیم توپ و رانی سرانجام دختران پارشا را بزنی می‌گیرند. هر کس بیزان شجاعتش بیرون است و هر کس بقصد دانای رشجاع، انسانیکه بلباس حکمرانی در آمد و بد نیال دانایی و دانستن راز،

ماست، نه برای کودکان که برای بزرگترها هم زیان صمد در این کتاب به تکامل رسیده است (۱)

از جهات بسیار ماهی سیاه کوچولو صمد است.

بازم دانای آغاز مبارک هجرت است از فرو استری تابعی صبح بسیار زودی ماهی سیاه کوچولو مادرش را بیدار میکند و میگوید "میخواهم راه بیتم و بروم ببینم جاهای دیگر تی خواهم بروم ببینم آخر جویسار ... او "بی آن کهد اند عالم و فیلسوف یعنی چه، بر سر نوشتنی که دیگران مختوم میدانند می شوردم من خواهد وقتی چشم باز کرد، خود را در جویسار حقیری ماهی پیرو چشم و گوش بسته مانده ای ببیند. این حس جوانی است که شورش را در خونش درک کسد و آن گرد ن نهد نهادی دریا های پیش اپیش وی را فرامیخواند ماهی کوچک آگاهی را از مشاهده و تجربه از حلزون مغضوب کسب کرده است.

سخنان و باورد اشتہای تازه پیرها را بوحشت و جنایت میکشاند، گفتار تیم و جسمی" بعاد رش در آخرین لحظه های گریز پیرها و پذیرناگان وضع موجود را بشکفتی و خشم میافند.

"مادر برای من گریه نک، به حال این پیر ماهی های درمانده گریه کن . .  
دنیای پر که عالم کفچه ما هیهای نداران و خود پسند «جهان دشوار دیگریست که با صلابت ازاو استقبال میکند.

برای کفچه ما هیهای متعلق به اصالت و نجابت خلقت تنها برگه‌ی آنهاست قوریاغه خانه زرگ اورا بی اصل و نسب وفضل فروش می خواند و تهدید ش میکند، ما همی سیاه کوچولو از این دنیای منحصر نیز میگیرند . زندگی آبها سرشار از تهدید و دروغ است، خرچنگ در حال خوردن قوریاغه ای که شکار کرده برای اودام میگسترد با روشنگرانه تین کلمات ممکن دانای ماهی سیاه، اما مایه‌ی رستگاری اوست من نه بد بینم، نه ترسو. من هرجه را که چشم میبیند و عقلم میگوید بزیان میآورم وقتی سنک چویانی شکارچی قوریاغه را به اعماق میفرستد، ماهی سیاه دنیای شکارچی

۱- از جهت زیان در کارهای دیگرش هم بمنظور من نه تنها ایرادی وارد نیست بلکه وارد شدن لهجه در نوشته بر شیرینی نثر افزوده است پیرا که مخاطب بچه ها هستند

تخت و تاج بد رویش و امینه د و آواره‌ی بیابانها میگرد . همه جا دانایی و شجاعت دست یاورش هستند . او هم بیاس این یاوری، بخاطر دانایی در جای حقی از خونش میگرد . در این قصه، آرمهای دیگر ماجرا سخت گرفتار اعمال خویشند، و در انجام آنها کمسخت کوش و دنبال کنند اند .

در روایت های عامیانه کتر پیش میاید که "بدی تبر روشناهی" غلبه کند جا جا که انسان تنها میماند، نیروهای مجھولی بیاریش میشتابند، بیارا که بیدار میدان یابد، باز تاب ناتوانیهای آدمیان ساده و زخم خورده پیوسته در تمام زندانهای سود وطعم، همین عوامل مجھول بوده اند "گل خندان" دختر ریانی رویا پیکریست که سر نوشت تلاش، اورا نصیب ماهی گیر زحمتکشی کرده است، پادشاه طمع در همسر ماهی گیر می بندد و نقشه مرگ اورا طرح میریزد، اما همسر زیبا و خواهر ریانیش ناممکنهای بهانه‌ی شاه را ممکن میگرد اند و آتش سر انجام پادشاه و تختش را در خود می کشد، و جا جا دانایی جایگیر نیروهای مجھول میشود و این متعلق بد ورانی است که قصه گو، از تجربه دانائیش بهره گرفته است، و یا تنگاهای زندگی محققش کمی فرصت نفس کشیدن و امید وارشدن باور اراده اند جاییکه امید آدم بخود آدم باز گشته است، تا وقتی ابراهیم کچل بی چیز از انتراز "ای وا های" نشده همچنان در معرض تهدید قرار دارد .

لکید نجات پیوستگی است .

"سه آرزو" فرصتیست که بخانه اواره هی فلکزده را دره شده است. اینجا و درد - نیال فلک مسئولیت عمل قهرمانان مستقیم بعده خودشان گذاشته شده در سه آرزو آن ها بادشان و نفرین خودشان را ضایع میکنند .

"فاطمه خانم" یکی دیگر از قصه های مجموعه شbahat تامی با سیندر لای غریبها را رد و فاطمه خانم بسیار شبیه اولد وزاست در آنجا که میگوید : "همه‌ی بـ - ختیه از پسر آدم های بد است که نمی گذراند دنیا بهتر شود" فاطمه خانمه پاس ظلمهای که دیده است پیروز میشود، و در همه آنها بگران انسان قربانی ستم های خویش .

و شکارشونده را بهتر می شناسد، بی آنکه اعتماد کند که دنیا همه اش بد استجه سخنان حکمت آمیز و خنجر اهدایی مارمولک موید همین مطلب است. مارمولک کارفن "ساختن" خنجر است برای ماهی های دانا ماهی های آگاه زیادی که قبل ازا و رفته اند و حالا دسته ای تشکیل داده اند و صیار را بتنگ آورده اند ماهی سیاه کوچولو راهش را بسوی دریای پر از اره ماهی و سقائی و ماهی خوار اراده مید هد . با این وسوسه در دلش که "راستی اره ماهی دلش می آید هم جنسان خودش را بکشد و بخورد . "

استیاق بد استن و پیوستن بگروه ماهیان با همی که تورصیار راه روزه با خویش به ته دریا میکنند : چرافی در دلش برافروخته است که از هرچه خطره است نه هر سد . او حالا چیزهای دیگری هم دانسته است چیزهایی اون نوع تفک و گلوله اینها را آهی زخمی برایش حکایت کرده است . ماهیهای جوان رو دخانه ای دیگر، براو حسرت میخورند ، ترس چیزیست که از عزیمت بازشان می دارد حس جنبش اما در دلشان است .

بعد از آشنایی پر برگت او باما است که برخیال هر غیرمعکن فائق می آید ما برای او حکایت از آدمیانی میکند که میکوشند روی چهره اش بنشینند ، برای ماهی سیاه کوچک پذیرش چنین واقعیت غولی دشوار است ، اما ماه مجرب با میاموزد که آدم ها هر کار دلشان بخواهد . سپس درمی یابد که جوانان رو دخانه بر دود لی چیر گشته اند ، بد نباش آمد ، اند غیرمعکن مغلوب مطلق میشود ؛ با اینکه ترس هنوز در دلشان است و ماهی دانا چنین اند رز مید هد : شماریار فکر میکنید ، همه اش که نباید فکر کرد ، راه که بیتفیم ترسمان بکلی میریزد .

اما شاید هنوز زود باشد که آن ها زمہکه نحسین آزمایش سر بلند بیرون بیایند بخطر آنها را به زاری در می آورد و میکشند همه را کنده دانسته بارگردان ماهی سیاه کوچولو کنند . دشمن ، مرغ ماهی خوار آزاری آنها را نوید مید هد در صورت خفه کردن صد ای ماهی کوچک یاران بر او میشورند . دم گرش د راهن سر آنها بی اثر من ماند چرا که خطر چشم هوشان را پوشیده است خنجر پیشکشی بد ادش میرسد و تنها از آن مهلکه او میتواند بگیریزد آنها ر دیگر فد ای زیونسی خویشند . آبی وسیع مواج ، باتهماج اره ماهی آغاز خود را با عرضه میکند : این

نخستین بخورد با انتهای جویبار است : تمام آنچه که او تاکون بد نباش بسود" اینجا هنوز اما آخر دنیانیست بجهان را پایانی نیست ، هنوز رفاقتی هستند که باز هم منتظرند و وقتی اورا به بینند " این هم یکی دیگر ، رفیق خوش آمدی " ، زندگی دنیا و حکایتهادر وجود آنها به بیکرانگی میرسد . اینک پشت بآفتاب داره و من اند بیند : " البتہ اگر یک وقتی با مرگ روپوشدم - که من شوم . مهم نیست ، مهم این است که زندگی با مرگ من چه اثری در زندگی ریگران داشته باشد . . . . " ماهو ، سیاه کوچولو ، ماحصل تلاشهاش را در کاری میگذرد که به مرگ دشمن بزرگ ماهی خوار و رهایی همهی ماهیهای دیگر سر انجام می یابد : قصهی مرگ ماهی سیاه کوچولو بآنجا ختم میشود که ماهی سرخ کوچولوی هرجه کرد . خوابش نبرد ، شب ناصبح همه اش در فکر دریا بود . . . . چون مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری . . . .

آچيل سحر، اويان گونش، آچيل بوسون نفده  
بو فارانليق قفسه  
سنيله من تاپيم ينى حيات،  
شفق لريم ساچيلسین، چيچك لريم آچيلسین،  
بو افلوه با غياثاسين حيات.  
من . . . صبع آچيلاركى كچمه ليم طوفانلاردى ان،  
آل اوروب جا ندان بوائلردن انسانلاردى ان،  
من يانعاسام گر، سن يانعاسان بىز يانعاساق  
هانسى آللار ايشيق سالار بوللا راتخ . . .  
گونش دغار، گجرحيات، چيچك لز بوكاشات.  
آغلاماى گوزه ليم، آغلاما غلا كىسمە تاپىيىد ير چاره  
سېل گوزون ياشىن گول ائلىرىلە بىرلىكە  
آزاد اول بود بيريليكە، شادلىق ياخىد بىر غىكىن اھلىمە  
سېل گوزون ياشىن، گول بوشۇن بھار گولسىن  
ھربىر لاله زار گولسىن،  
حيات و ئرسىن سولمۇش گولومە.

از اوختايى

د ميرجى

نم تور باغا ترد امير گىلد ير گىلد ير  
كۈزدن ايستى ايشىگە د مير  
جيڭىلد ير  
چكىش قالخىر ئىنه گوسمە نير كۈزە  
اوردان سيوای كۈزدن سيوای  
ھېيج بىر شئى چاتىرىز كۈزە . . .

\*\*\*

يولدا ان كچن سوئيلە بىركى :

خوش كۈزدوك !  
يور رولماسىن د ميرجى قارداشىمىز !  
كىرە د مكى آللار يان اورد يېرىز :  
كىرە كىم ياندى، او لەز كىمە  
د ولاندى ?  
چكىش يېتىپ قالخا ندا سىللە نىركى  
بۇناللارى كىم آللارا چالاجاق  
آت مىننلر هانكى كندى چاپاچاق ?

اوختايى  
؟ بخى ايلين يائى

## صمد کوئنلومد

او خود و قارانقوش آیریلیق سوزون  
مروت اهلینین کوزو یولد ادن  
حومد و طونلارا اونوت و ئوزون  
اولد وزانه جواب وئرە جىم من

\*

قىيىدا قارلى داغلار سور اغلاشسالار  
تبرىزىن كول اوغلون، مهرىان اوغلۇن  
بىر هراى چكە رم اى اوجاد اغلار  
آختارىن آرازىن چىلى بىلىنىد ن

\*

د شمن طعنە ويرصادىد هار داد ير  
الىيى سينە مە چالىپ دىئە رم  
صەد کوئنلومدە دير، اورە كىيدە دير  
د ئوشور، ئولسىد د د و غر ائلىنىد ن

\*

اونون صد اقتى جان وئىرير بىزە  
آلولى عشقىينىن الھام آليرىق  
ھەر قىيقە باش چكىر اورە كىيمىزە  
مغاياتلىق اند ير ئوز اند يكىندن

\*

سوئيلە يىن تىدە جىك، سوز و قالا جاق  
عدالت ناغىلىين اىلى د غرولد ا جاق

آهنگر

با رانه‌های گرد  
و سنگين

شىرىدە

شىرىدە

برخاك نم گرفته عرق مىچىك

و

جنىيك

جنىيك

مېلە نارنج رىنگ با رىن

بىر سرختاب سىند ان

شرارە

شرارە

در كوچە، مرد عابر مىگىيد

د يىدار خوش، رغيق آهنگر!

آتش درون كورە فرامىكتىد،

زيان سرخسرا

باسايە خمىدە سخن مىراند

— بنگر كە سوختە كېيىست؟

بنگر ستارە بىر كە مىگىدرد . . . .

و، پىتك، در فراز و فرود ش مىخواند

— اين نعل ھا را

كە بىاي اسبان؟ و

اسپ سواران

كە ام دە را . . . .

. ترجمە آزار از مفتون

بسته برسینه میکویم و میگویم :  
کجاست صد؟ بطعمه بپرسد اگر دشمن  
صد در وجود من و در قلب من است.  
میاره را در ایستاده ،  
که مرده اشن نیز از مردم من جد انیست .  
جان من بخشد ما را صداقت او  
از عشق پر التهابش الهمای میگیریم .  
هر آن سر میزند بقلب ما ،  
وازکته خوین مواتیت مینماید .  
آنکه سخن من سراید نمی پاید ، و آنچه نمی پاید سخن اوست ،  
یقین که خلق قصه عدالت را واقعیت خواهد بخشید .  
خذلان در خواهد انتاد به خانه ستم ، از عدل .  
و دشمن صد را رو در روی خود خواهد دید .  
این فصه ایست که خلقتها من سرایند .  
اگر یکی از صد ایستاد ، دیگری بصد ادر من آید .  
قصه گو باز من ماند ، و قصه دوام من یابد .  
بخاطر خلق زندگی میکند آنکه در اینجا من بالد .  
اولد وزن را بگوئید دلوپس نیاشد  
که عشق صد را در وجود خویش جای دارد ام .  
صد در وجود من و در قلب من است .  
و انتقام خواهد کشید از دشمن خلق .

ترجمه فارسی

سخن از جد ای گفت "قارانقوش"  
در لحظه ایکه مردان با مردم را چشم ببر راه بود  
قلب طوفانها زد و خود را بدست فراموشی سپرید  
اینک من، جواب "اولدوز" را چه باید بد هم.  
به هنگام زمستان که کوههای بر فیوش سراغ میگیرند.  
از رعناترین و مهربانترین فرزند تبریز،  
فریاد میزنم : ای کوههای بلند .

بوسیر ناعیلد بیر کی ائللر سویله بیر  
بیبری سمدن دوشہ، او بیریسی د  
ناغیلچیچ رایانار، سوزد وام ائدر  
ائل ایچون یاشایار بوردا بسله نز

\*  
نیاران قالماسین اولد وزر د بین  
کوئنلومه آلمیشم صمد بین عشقین  
صمد کوئنلوهد د بیر، اوره گیهد د  
و ورغونون آدانشی جگر یهد د بیر  
انتقام آلاجاق ائل د شمشننده

ظلم ائمی عد لیلین بربار اولا جا  
صدی قارشید ا گوره حک دشمن

## بوداغلار اوچاباش

-٦٠-

### گونوزي بوتون

\*\*\*

يا يلا قد اوبا او بارا چوان  
چوان يبن آغز نيد ا بيرا ينجه تو تك  
او سو يليير ايگيت لر چکن غلمرى  
ايله بيرغم كه بيستون دانمین دا  
ايگيت فرهارى بولا بيرقانا  
عصرىنن گوزلى يورد ونون چىچكى  
الا گوزشىرىپنى گىتىر جانا

\*\*\*

بوداغلار اوچاباش  
اوچاباش داغلار را قانلى چكمه لريپول آچابيلمز  
بودا غدا اگرلر ايرى گوز او غلولار  
اوره ك لرىند د رين بير سئوگى  
او سئوگى كه صلاح الدندين كونلون داغلارى  
اسانه لرده اسلام تكين دوشمنه قارشى بىلەن با غلادى

\*\*\*

دره لر درين سولار آشىن  
د وزلر تو تونلوك دوشلر مىنە ليك  
آخشاملار قوشور هر قوش مين دستان  
بورا كوردستان بورا كوردستان

\*\*\*

خان قزل اوزن آخان گونه جك  
اولد وز لار يره باخان گونه جك  
بول اولسون خلقىيىن اكىبى بوسنان  
وار اولسون بىزىيم قاردانى كوردستان

ستادفانه امكان ترجمه بفارسى حاصل نشد .

اوچاباش داغلار را قانلى چكمه لريپول آچا بيلمز  
بوداغىن جىبرانى او زگه او خچونون او خونا گا  
قول لا رى با غلانان اسىرىپير انسان  
تو تقون آختا ملاردا آغلاما زگولمز

\*\*\*

دره لر درين ايله درين كه  
هه زار در نيليكە انسانلار بىلە يېپ  
دره لرده آخان قزل اوزنى  
سوپى هەمشىرىپىن هم دە آتشىن  
ايله بىرسوکى او بىزىيم يورد و مۇزا چاتاند ابىلە  
هد پە گىتىر گەدى ايل لردن اوره ك آتشىن  
دوشلر مىنە ليك پالىت مىنە لرى  
آخشاملار قوشور هر قوش مين دستان  
بولا لاي سىسيلە آستاجا آستاجا  
يو خو يا گير گوزل كوردستان

\*\*\*

بوداغلار قوجاباش  
ايل لرى او جا باش  
ها من يه بىر دوست بىزىه بىر قارداش  
اي يانار او دلاردا بىرلىكە يانان وفالى يولداش

\*\*\*

دوشلە نىسىك چىكلىپ يا يلىپ  
گوم گرى زابناق تك د وزلر د توتون  
دوز لرده چالىشىن اوغلان لا و قىزلا ر